

ناصر مکارم شیرازی

# تقیه تحبیبی یک شاهکار دیگر

■ "تقیه" یک وسیله سازنده در راه تحکیم پیوندهای بنیادی جامعه اسلامی

نیاز به اتحاد و بهم پیوستگی، برای یک جامعه، همانند نیاز به آب و هواست.

میزان کاربرد نیروهای هر جامعه بستگی به میزان استحکام پیوندهای اجتماعی آنها دارد، همان‌گونه که ضایعات نیروهای عظیم جمعی کاملاً مربوط به میزان اختلافها و برخورد های منفی گروه های اجتماعی است، خلاصه "حیات" و "مرگ" ملت ها تا حد زیادی در گرو همین موضوع است.

اینها روشن است مهم این است که بدانیم وصول به یک پیوند قابل اطمینان اجتماعی، هرگز با شعارهای داغ و پرسروصدا، و خطابه های آتشین و اشعار غرور آفرین حماسی به دست نمی آید، حتی توجه دادن افراد به فلسفه اتحاد و نتایج عظیم وحدت صفوف، و خطرات بزرگ نفاق و پراکندگی برای تحقق بخشیدن به این هدف کافی نیست.

کار اساسی در این زمینه را، از شناخت ریشه های اختلاف و نفاق هر جامعه باید آغاز کرد، و تا راه حلی برای موارد اختلاف فکر نشود، هیچ قدرتی نمی تواند روح وحدت را - مسیح وار - در کالبد بی روح یک جامعه پراکنده بدمد.



حال این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان تمام ریشه‌های اختلافات عقیده‌ای، فکری، و سلیقه‌ای و مانند آنرا به‌کلی از میان برد؟ و از افراد پراکنده جامعه‌ای ساخت واحد، یکنواخت، یک‌فکر، یک عقیده و یک سلیقه، مانند ظروفی که در اندازه واحد از یک کارخانه بیرون می‌آید؟.

در برابر این سؤال صریحا باید گفت حتما نه چرا که هیچ قوم و ملتی را - هرچند متشکل و همفکر باشند - نمی‌یابیم که دهها ماده اختلاف نداشته باشند، موادی که افزایش آن بسیار آسان و کم‌کردنش بسیار مشکل است. حتی پیروان آئین و مذهبی مانند اسلام که اصول و فروع و همه‌چیز آن بر پایه "توحید" و "وحدت" بنا شده باز باگذشت زمان - بر اثر انحراف از مسیر اصلی - گرفتار انواع اختلافها و شکافها شده‌اند.

پس چه باید کرد؟

از یک سو بدون وحدت صفوف، هیچ کاری از پیش نمی‌رود. و از دیگر سو، رسیدن به وحدت، به وسیله از میان بردن تمام عوامل اختلاف عملا ممکن نیست.

آیا با اینحال باید بنشینیم تا موریانه اختلاف، همه ستونهای کاخ جامعه را بخورد و واژگون سازد؟

یا راهی به سوی "وحدت نسبی" وجود دارد؟

اینجاست که متفکران جهان امروز به فکر فورمولی افتاده‌اند که با آن بتوان به این هدف تحقق بخشید، و فورمول زیر خلاصه نتیجه این تلاش است:

۱- واحدهای بزرگ جامعه صرف‌نظر از نژاد و رنگ و زبان و موقعیت اجتماع و مذهب باید یک سلسله حقوق اجتماعی را به عنوان "حقوق بشسر" به رسمیت بشناسند و در مورد اتباع خود و دیگران به‌کار بندند.

۲- هرکشوری باید گروههای اجتماعی خود را چنان آموزش دهد که برای حفظ وحدت، و در نتیجه وصول به یک سلسله منافع اصولی و اساسی جمعی، از قسمتی از خواسته‌های شخصی خود بگذرند و به آنها تفهیم شود جمود بر روی همه خواسته‌ها، و مضایقه از هرگونه فداکاری در این زمینه راه را به روی منافع بزرگتر می‌بندد، بلکه گاه موجودیت جامعه را به خطر می‌افکند.

۳- به همه افراد بیاموزند که عقاید دگران را (تا آنجا که خطری برای جامعه ایجاد نکند و موجب از میان رفتن اصول اساسی نشود) محترم بشمرند و از

جریحه‌دار ساختن عواطف دگران بهره‌یزند.  
۴- به آنها تفهیم کنند که حتی در آداب و رسوم معقول یکدیگر، شرکت جویند و از این طریق به جلب محبت دیگران کمک کنند.



این فورمول در برنامه‌های اسلامی از چهارده قرن پیش تحت عنوان یک نوع تقیه (تقیه تحبیبی) وجود داشته است، بی‌آنکه شکل افراطی به خود بگیرد.

### توضیح اینکه

می‌دانیم مسلمانان به فرقه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند که از همه مهمتر دو گروه " شیعه " و اهل سنت " است و با نهایت تأسف این اختلاف بلافاصله پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) به وجود آمد.

بحث از علل این انشعاب از موضوع این مقال خارج است و در بسیاری از کتب تشریح شده است ولی فعلا آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که در هر حال امروز ما با چنین تفرقه و ماده اختلاف ناراحت کننده ای روبرو هستیم.

اگر فکر کنیم که می‌توانیم یکی از این دو گروه را به کلی از راه خود منصرف ساخته و به گروه دیگر ملحق سازیم مثلا پیروان مکتب اهل بیت (ع) همه اهل سنت را با تبلیغات مستمر و پی‌گیر از راه و روش خود باز گردانند، این کار عملا غیرممکن است (درست است که نباید دست از تبلیغ منطقی و معرفی نقاط روشنی که در مکتب ما وجود دارد به سایر برادران مسلمان، برداریم) ولی به طور قطع وحدت عقیده حد اقل در آینده نزدیک غیر ممکن به نظر می‌رسد.

در این صورت آیا باید با دور کشی و جدائی از یکدیگر محیطی پراز سوء ظن و بدگمانی فراهم سازیم؟ آیا باید به عوامل بیگانه و دشمنان اجازه دهیم که گروههای ما را به‌جان هم بیندازند و نیروهای که باید صرف عقب رانیدن دشمنان گردد در نابودی برادران تباه شود.

و یا اینکه بجای همه اینها سعی کنیم با نزدیکی هرچه بیشتر پایه‌های تفاهم عمومی را روزبه‌روز محکمتر سازیم، و نشان دهیم که علی‌رغم اختلافات

موجود، در اصول اساسی اسلام باهم توافق کامل داریم، و برای حفظ آنها، و حفظ کشورهای اسلامی در یک صف ایستاده‌ایم و هرگونه فداکاری می‌کنیم. به‌یکدیگر احترام می‌گذاریم، از یکدیگر حمایت می‌کنیم، و برای کم کردن فاصله‌های کوشیم، و حتی در صورت لزوم از ذکر نقاط اختلاف خودداری می‌نمائیم، و در کتمان پاره‌ای از این مسائل کوشش داریم تا انگیزه‌های محبت و اتحاد و دوستی تحکیم گردد و رخنه‌ای در اتحاد اسلامی با ایجاد نشود.



در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود:

"ایاکم ان تعملوا عملا نعیر به فان ولد السوء یعیر والده بعمله کونوا لمن انقطعتم الیه زینا و لاتکونوا علینا شینا صلوا فی عشایرهم و عودوا مرضاهم و اشهدوا جنازتهم و لایسبقونکم الی شیء من الخیر فانتم اولی به منهم واللّٰه ما عبدالله بشیء احب الیه من الخبء قلت و ما الخبء قال التقیه"

"از اینکه کاری کنید که در برابر مخالفان مایه‌ی سرزنش ما شود به شدت بپرهیزید، زیرا مردم پدر را به خاطر اعمال فرزند بدش ملامت می‌کنند سعی کنید مایه‌ی زینت و آبروی ما باشید نه عیب ما، در مراکز آنها (اهل تسنن) نماز بگذارید، و از بیمارانشان عیادت کنید و در مراسم تشییع جنازه‌ی آنها حاضر شوید، و در هر کار خیر، پیشقدم گردید، (و در این راه در صورت لزوم به خاطر جلب محبت و اتحاد، اختلافات خود را کتمان کنید) به خدا سوگند بهترین عبادت (در اینگونه موارد) کتمان است. راوی حدیث می‌گوید پرسیدم کتمان چیست؟ فرمود "تقیه"<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام (ع) می‌خوانیم:

"رحم الله عبدا اجتر موده الناس الی نفسه فحدثهم بما یعرفون و ترک ما ینکرون" خداوند بنده‌ای را رحمت کند که محبت مردم را به سوی خود جلب کند، آنچه مورد اتفاق (همه مسلمانها) و پذیرش آنها است بگوید و از آنچه مورد قبول آنها نیست صرف نظر کند.<sup>۲</sup>

و نیز از آن امام (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود "پروردگار به من دستور داده با مردم مدارا کنم (و آنها را تحت فشار قرار ندهم) همانگونه که به واجبات و فرائض دستور داده است"

بقیه در صفحه ۶۲

# علی «ع» و افکار عمومی

رفتار و کردار خلیفه سوم با نیکان صحابه، و بذل و بخشش های بی جای او، و سپردن کارحکومت به دست افراد ناشایست از بنی امیه به قتل وی منجر گردید و در هیجدهم ذی الحجه سال سی و پنج هجری، درخانه خود وسیله انقلابیون مصری و عراقی با همکاری گروهی از یاران پیامبر کشته شد و حامیان و طرفداران دست اول او، به مکه فرار کردند.<sup>۱</sup>

انتشار خبر قتل خلیفه سوم مسلمانان مدینه و حومه آن را در بهت و حیرت فرو برد و هر فردی درباره زمامدار آینده مسلمانان به گونه ای می اندیشید و شخصیت هایی از صحابه مانند، طلحه، زبیر، سعدوقاص و... خود را نامزد خلافت کرده و بیش از همه، در سرنوشت خلافت فکر می کردند.

انقلابیون فکر می کردند که بر اثر قتل خلیفه، اوضاع مملکت اسلامی درهم ریخته خواهد شد، از این جهت به فکر افتادند که این خلاء را به زودی پرکنند و پیش از برگزیدن امام و بیعت با وی، به میهن های خود باز نگردند آنان به دنبال کسی بودند که در این بیست و پنج سال گذشته نسبت به تعالیم اسلام و سنت های پیامبر وفادار مانده باشد و آن کس جز علی (ع) نبود، و غیر او خود را به گونه ای به ثروت دنیا آلوده کرده و درجهاتی از نقاط ضعف با خلیفه مشترک بودند و طلحه و زبیر و افرادی همانند آنان، در دوران خلیفه سوم وقت خود را

به رسیدگی به امور ملکی و وصول و جمع درآمد املاک و تهیه کاخ در این شهر و آن شهر مصروف می‌کردند و پیوند خود را با سنت رسول خدا (ص) و حتی سنت شیخین بریده بودند.

با این که نام علی بیش از همه بر سر زبانها بود و در ایامی که خانه خلیفه از طرف انقلابیون محاصره شده بود امیر مومنان یگانه پیام رسان طرفین به شمار می‌رفت و بیش از همه کوشش می‌کرد که غائله را به گونه‌ای که مورد رضایت طرفین باشد، خاموش سازد.

— مع الوصف — عواملی که در ایام سقیفه علی را از صحنه عقب زد، همگی (جز جوانی و کمی سن) به حال خود باقی بود و اگر اراده نافذ و نیرومند انقلابیون و فشار افکار عمومی در کار نبود، باز همان عوامل، امام را برای بار چهارم از صحنه عقب می‌زد. و خلافت را به سوی فردی از شیوخ صحابه می‌سپرد و جامعه را از حکومت حقه الهی محروم می‌ساخت.

اگر عثمان به مرگ طبیعی در می‌گذشت و اوضاع مدینه عادی بود هرگز شیوخ صحابه که در دوران عثمان صاحب مال و جاه فراوان شده بودند، به حکومت امام رای نمی‌دادند و در شورا‌ئی که تشکیل می‌شد به ضرا و دسته بندی می‌کردند.

بلکه بازیگران و تعزیه‌گردانان صحنه سیاست نقشی ایفا می‌کردند که کار به شوری نکشد و خلیفه وقت را وادار می‌کردند که کسی را که آنان می‌پسندند، برای خلافت برگزینند، همچنانکه ابوبکر، عمر را برای خلافت برگزید. این گروه می‌دانستند که اگر امام زمام امور را به دست بگیرد، اموال آنها را مصادره خواهد نمود و آنان را مصدر کار نخواهد ساخت.

آنان این مساله را بروشنی در جبین امام می‌خواندند و از روحیات امام کاملا آگاه بودند — و لذا — وقتی طلحه و زبیر را در اداره امور کشور اسلامی دخالت نداد، فوراً پیمان خود را شکستند و نبرد خونین به نام جنگ "جمل" به راه انداختند.

عواملی که امام را در ایام "سقیفه" از صحنه حکومت عقب زد، عبارت بود از:

- ۱- کشته شدن بستگان صحابه پیامبر به وسیله‌ی علی.
- ۲- عداوت دیرینه‌ای که میان بنی‌هاشم و تیره‌های دیگری بالاخص

بنی‌امیه وجود داشت .

۳- سخت گیری علی (ع) در اجرای احکام الهی .

این عوامل پس از قتل عثمان به قوت خود باقی بود به ضمیمه عامل نوظهور دیگری که از نظر قدرت تاثیر، کمتر از آنها نبود و آن مخالفت عائشه همسر رسول خدا (ص) با امام بود .

عائشه در زمان خلافت عثمان یک روزنه سیاسی بود ، وی مردم را کارا به ریختن خون عثمان تحریک می‌کرد و گاهی پیراهن پیامبر را نشان صحابه می‌داد و می‌گفت هنوز پیراهن پیامبر کهنه نشده ولی دین او دستخوش دگرگونیها گردیده است .<sup>۲</sup>

احترامی که عائشه در میان مسلمانان داشت ، احادیث زیادی که از پیامبر نقل می‌کرد ، مایه سنگینی سیاسی کفهای بود که وی به آن طرف تمایل می‌جست و مایه زحمت آن کسی بود که نسبت به وی مخالفت می‌ورزید .

علت مخالفت عائشه با علی (ع) امور زیر بود :

اولا علی در داستان " افک " به طلاق عائشه نظر داده بود .

ثانیا فاطمه دختر گرامی پیامبر از علی ، چندین فرزند داشت و او از پیامبر فرزندی نیاورد .

ثالثا عائشه احساس می‌کرد که امام از خلافت پدرش ناراضی است و او را غاصب خلافت و فدک می‌داند .

گذشته براین طلحه از قبیله " تیم " عمه زاده عائشه و زبیر شوهرخواهر ایشان به نام " اسماء " بود و هر دونفر برای قبضه کردن خلافت کاملا آمادگی داشتند .

گواه روشن بر ناراضی وی از حکومت علی ، داستان زیر است که طبری آن را نقل می‌کند و می‌گوید :

در حادثه قتل خلیفه ، عایشه در مکه بود پس از پایان اعمال حج ، رهسپار مدینه گردید . نیمه راه در منطقه‌ای به نام " سرف " از قتل خلیفه و بیعت مهاجر و انصار با علی ، آگاه شد از این خبر به اندازه‌ای ناراحت گردید که آرزوی مرگ نمود . گفت ای کاش آسمان‌ها بر سرم فرو می‌ریخت ، سپس از آن نقطه به مکه بازگشت و گفت عثمان مظلوم کشته شد ، به خدا سوگند من به خون خواهی او قیام می‌کنم ، گزارشگر به خود جرات داد و گفت تو تا دیروز به مردم

می‌گفتی ، عثمان را بکشید او کافر شده است چطور امروز او را مظلوم می‌خوانی ،  
وی در پاسخ گفت انقلابیون او را توبه‌داده‌اند سپس کشته‌اند.<sup>۳</sup>

انقلابیون با علی بیعت می‌کنند .

علیرغم این عوامل که می‌رفت امام را برای بار چهارم از خلافت محروم سازد، قدرت انقلابیون که افکار عمومی از آنان پشتیبانی می‌کرد عوامل منفی را بی‌اثر ساخت و یاران رسولخدا به صورت دستجمعی رو به خانه علی آوردند و به‌او گفتند برای خلافت شخصی شایسته‌تر از تو نیست<sup>۴</sup>

ابومحنف در کتاب " الجمل " می‌گوید :

پس از قتل عثمان ، اجتماع عظیمی از مسلمانان در مسجد تشکیل‌گردید ، و مسجد لبریز از جمعیت شد هدف از اجتماع تعیین خلیفه بود ، شخصیت های بزرگی از مهاجر و انصار مانند عمار یاسر ، ابوالهیثم بن التیهان و رفاعه بن رافع ، و مالک بن عجلان ، و ابویوب و ... نظر دادند که باعلی بیعت کنند ، و بیش از همه عمار درباره علی سخن گفت و افزود ، شما وضع خلیفه پیشین را دیدید اگر زود نجنبید ، ممکن است به سرنوشتی مانند آن دچار شوید ، علی شایسته‌ترین فرد برای این کار است و همگی از فضایل و سوابق او آگاهید و در این لحظه همه مردم یک صدا گفتند :

رضینا به ما به‌ولایت و خلافت او راضی هستیم در این موقع همه از جا برخاستند و به خانه علی ریختند .

امام نحوه ورود جمعیت را به خانه خویش این چنین توصیف می‌کند :

فتداکوا علی فداک الایل الهمیم یوم وردها  
قد ارسلها راعیها و خلعت مثنیها حتی ظننت  
انهم قاتلی او بعضهم قاتل بعض لدی .  
آنان بسان ازدحام شتر تشنه‌ای که ساریان  
عقال و ریسمانش را باز می‌کند ورها می‌نماید  
برمن هجوم آوردند من گمان کردم که می‌خواهند  
مرا بکشند ، یا برخی می‌خواهد برخی دیگر را  
بکشد .<sup>۵</sup>



امام در خطبه ششگانه، ازدحام مهاجر و انصار را در موقع ورود به خانه وی این چنین توصیف می‌کند:

مردم مانند موی گردن گفتار بدورم ریختند و از هر طرف به سوی من هجوم آوردند تا آنجا که حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و ظرف جامه و ردای من پاره شد و بسان گله گوسفند اطراف مرا گرفتند و من بیعت آنان را پذیرفتم<sup>۶</sup> امام در پاسخ درخواست آنان فرمود من مشاور شما باشم بهتر از آن است که فرمانروای شما گردم آنان نپذیرفتند و گفتند تا با شما بیعت نکنیم ترا رها نمی‌کنیم، امام فرمود اکنون اصرار دارید، باید مراسم بیعت در مسجد انجام بگیرد هرگز بیعت بامن نمی‌تواند پنهانی باشد و بدون رضایت توده مسلمانان انجام نمی‌پذیرد.

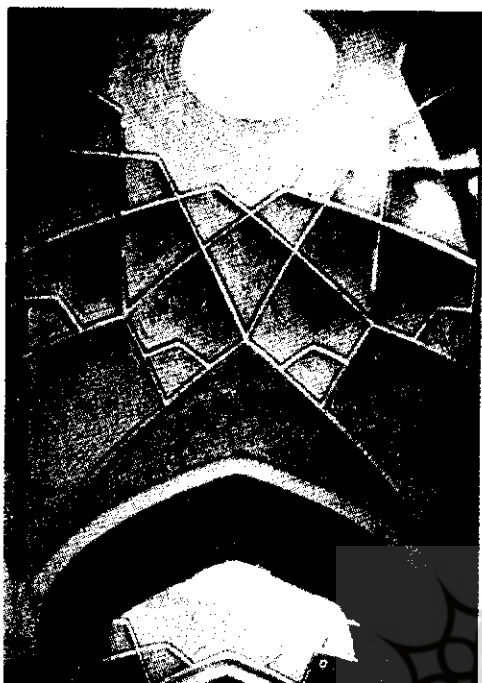
امام در پیشاپیش جمعیت به سوی مسجد حرکت کرد، و مهاجر و انصار با او بیعت کرد سپس گروههای دیگر، به آنها پیوستند نخستین کسی که با او بیعت کرد طلحه و زبیر بود، پس از آنان دیگران یک یک دست او را به عنوان بیعت فشردند و جز چند نفر که تعداد آنان از شماره انگشتان بالاتر نیست، همه به امامت و پیشوایی وی رای دادند.<sup>۷</sup> و بیعت امام در روز بیست و پنجم ماه ذی‌الحجه انجام گرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



- ۱- تاریخ طبری ج ۵ ص ۱۵۶ طبع بولاق
- ۲- تاریخ ابی‌الفداء ج ۱ ص ۱۷۲
- ۳- تاریخ طبری ج ۵ ص ۱۷۳ طبع بولاق
- ۴- مدرک سابق ص ۱۵۲
- ۵- نهج البلاغه خطبه ۵۳
- ۶- نهج البلاغه خطبه ۳

۷- شرح نهج البلاغه حدیدی ج ۴ ص ۸-۹ افرادی که با امام بیعت نکردند عبارتند از محمد بن مسلمه، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید و سعد وقاص و کعب بن مالک و عبدالله بن سلام که به تعبیر تاریخ طبری همگی از "عثمانیه" و هواداران او بودند. طبری ج ۵ ص ۱۵۳ و به عقیده گروهی آنان بیعت کردند ولی در جنگ جمل شرکت نکردند.



۱۴ پیشنهاد لازم برای تکمیل برنامه:

# تعلیمات دینی در سطح دبیرستان دانشگاه

در شماره چهارم سال ۱۸ مقاله ارزنده‌ای پیرامون  
تعلیمات دینی درج شده بود که توجه نگارنده را به محتویات  
خود جلب نمود و مرا بر آن داشت که برای تکمیل مقاله  
یاد شده نکات و پیشنهادات دیگری را یادآور شوم

● ج - مرتجی (مقاله وارده)

۱- تدریس تعلیمات دینی از دوره دبستان آغاز و سپس در نظام جدید  
در سال سوم نظری خاتمه می‌یابد (متأسفانه سال قبل تعلیمات دینی برای سال  
چهارم چاپ شد ولی طبق بخشنامه امتحان نشد و لذا در اغلب دبیرستانها  
تدریس آن عملی نگردید)

بنظر ما لازم است تدریس تعلیمات دینی در سال چهارم نظری و نیز در  
تحصیلات عالی حذف نشود و در کلیه دانشکده‌ها از پزشکی گرفته تا مهندسی،  
و معماری و نقاشی و غیره، تا آخرین سال تحصیلی دانشجویان، تدریس فقه و  
تعلیمات اسلامی ادامه داشته باشد زیرا فقه اسلامی غنی و کامل بوده و می‌توان

در کلیه کلاسها از ابتدائی گرفته تا آخرین درجات عالی تحصیلی بدون تکرار مطالب ، موضوعات مختلف دین را برای کودکان و نوجوانان و دانشجویان دانشگاهی تشریح نمود ، چون یک فرد در هر مقام و موقعیتی که باشد وقتی مفید برای جامعه خواهد بود که زیر پوشش دین قرار گیرد ، تحصیل منهای دین ، نتیجه‌ای جز بدبختی بیار نخواهد آورد چه بسا مهندسی و دکترهای عالی مقامی که متأسفانه اطلاعات مذهبی آنها بسیار اندک یا صفر است و لذا با نسیمی زیرو رو شده و بکام دشمن و یا خیانت می‌افتند . و لذا ما از همه صاحب نظران جدا می‌خواهیم بدین امر توجه کرده و تعالیم غنی اسلام را از کودکان و دبستان تا عالی‌ترین مدارج دانشگاهی یک‌واحد مهم درسی قرار دهند .

۲- در کنکور و مسابقات دانشگاهی متأسفانه سئوالات دینی مطروح نمی‌شود ما پیشنهاد می‌کنیم که در هر رشته از زبان خارج گرفته تا ریاضی و معماری و غیره سئوالات مذهبی و تعلیمات دینی جزء کنکور و پرسش قرار گیرد .

۳- نمره قبولی تعلیمات دینی نباید کمتر از دروس دیگر باشد و در کلیه کلاسها از اول ابتدائی تا آخرین سال تحصیلی دانشگاهی نمره قبولی تعلیمات دینی با مهمترین دروس تخصصی فرقی نداشته باشد .

۴- کتابهای تعلیمات دینی برای هرکلاس چه ابتدائی و چه عالی لازم است ساده و روان و قابل فهم باشد بتصدیق اغلب دبیران تعلیمات دینی باید کتابهای موجود تعلیمات دینی ، از این نظر تکمیل شود خصوصا تعلیمات دینی کلاسهای نظری اغلب قسمتهای آن مشکل و غیر قابل فهم دانش‌آموزان است و وقتی دانش‌آموز از کتابی خسته شد از موضوع کتاب نیز متنفر می‌شود و لذا چه بسا نتیجه عکس بیار آورده و احیانا کتاب تعلیمات دینی موجب دلزدگی دانش‌آموزان مذهب می‌گردد هرچند اخیرا تحول شایسته‌ای در ساده نویسی کتابهای دینی بعمل آمده است ولی کافی نیست ، و ما از مولفان محترم تعلیمات دینی خواستاریم حتما در نوشته‌های خود تجدید نظر کرده و کتابهای تعلیمات دینی را ساده تر و روان تر و شیرین تر و جذاب تر بنویسند .

ناگفته نماند که " معلم واقعی " کتاب ناطقی است که می‌تواند مطالب کتاب را اضافه و کم نماید و با توضیحات لازم کتاب مشکل را آسان نماید ، ولی چون این عمل بدوق افراد وابسته است و ملاک کار بیشتر کتاب می‌باشد پس لازم است کتابهای تعلیمات دینی اصلاح و تکمیل شود .

پیامبر (ص) فرمود " من به آئین سهل و آسان برانگیخته شدم " کتابهای دینی که رساننده پیام اسلام هستند باید سهل و آسان و جذاب باشند .

۵- فقه و تعلیمات دینی باید مهمترین درس محسوب شود مشاهده شده که در دبیرستانها وقتی دانش آموزی مثلا در معدل کسری می آورد و اولیای دبیرستان درصدد ارفاق برمی آیند سراغ ورزش و نقاشی و انضباط و تعلیمات دینی رفته و بدون هیچ دلیل نمره تعلیمات دینی را مثلا از ۷ به ۱۲ می رسانند و این روش خیانت و کاملا غلط است و باید جلوی این قبیل حاتم بخشی ها را در مورد این درس مهم گرفت .

۶- امتحان تعلیمات دینی نباید بسیار سهل و سرسری برگزار شود و نه بسیار مشکل و سخت . زیرا در هر دو صورت نتیجه منفی از نظر دینی در بچه ها باقی می گذارد سخت گیری های بیجا و بقول معروف مته به خشخاش گذاشتن در مورد فقه موجب ایجاد تنفر و عقده در جوانان می گردد .

۷- دقت در انتخاب معلم دینی . معلم تعلیمات دینی باید کاملاً متخصص در این فن و بقول معروف عالم و عامل و علاقمند باین درس باشد . مشاهده شده است که برای گرفتن حق التدریس و پول اضافی این درس به افراد نالایق داده می شود . و یا مثلا در دبیرستانهای شبانه دبیری که صلاحیت تدریس این رشته را ندارد و بجهت آنکه بیولی برسد تدریس این درس با او واگذار می شود و ... و نیز روسای دبیرستانها باید دقت کافی مبذول دارند و معلم تعلیمات دینی باید خود بدستورات دینی عمل کند . مثلا آیا خانم معلم تعلیمات دینی با مینی ژوب و لباس غیر اسلامی صلاحیت تدریس این رشته را دارد؟ در مدارس ابتدایی باید یک نفر علاقمند و مطلع برای کلاسهای مختلف در نظر گرفته شود مگر آنکه معلمین خود شرایط تدریس این درس را دارا باشند می گویند وقتی از یکی از خانم دبیران تعلیمات دینی دخترانه تهران در مورد حجاب پرسش شده بود در جواب گفته بود قلبت را پاک کن ! ما جدا از روسای فرهنگ شهرستانها و نواحی مختلف تهران خواستاریم که از روسای دبیرستانها بخواهند که در مورد انتخاب معلمان تعلیمات دینی کاملاً دقت شود . زیرا شنیده شده است که در یکی از شهرستانها یکی از پیروان فرق باطله خواستار تدریس تعلیمات دینی شده بود و در جلسات کارآموزی دبیران تعلیمات دینی تهران عده ای از دبیران تعلیمات دینی زن بدون حجاب اسلامی با وضع کذایی شرکت می کردند که مورد اعتراض یکی از اساتید قرار گرفت

و این خود دلیل است بر اینکه عده‌ای نالایق تدریس درس تعلیمات دینی را غصب کرده اند که واقعا خیانت بزرگی است و مسئولیت این گناه بر عهده معلم و رئیس دبیرستان و رئیس فرهنگ و ناحیه و وزیر آموزش و پرورش و اولیای محصلین میباشد.

۸- هشدار به معلمان تعلیمات دینی . معلمین تعلیمات دینی باید متوجه باشند که وظیفه مهمی را بر عهده گرفته و باید نهایت دقت را مبذول دارند تا وظایف خود را بنحو احسن انجام دهند باید عملا درس پاکی و تقوی را بسه دانش‌آموزان بیاموزند سئوالات دانش‌آموزان را سرسری نگیرند و بی‌جواب نگذارند بخصوص در دبیرستانها مسئولان تعلیمات دینی باید با خوشروئی و حوصله کافی به سئوالات دانش‌آموزان پاسخ بگویند . و نیز شماره تلفن و آدرس افراد یا موسسه‌ها و یا مراکزی که آماده پاسخگویی هستند در اختیار جوانان قرار دهند و نیز باید یک سری کتابهایی در این زمینه در اختیار دبیر تعلیمات دینی باشد تا آنها را در اختیار سئوال کنندگان قرار دهد تا مبادا سئوالات و اشکالات آنها بی‌جواب بماند . سری کتابهای " پرسشها و پاسخها " که منتشر شده است می تواند کمک موثری در این زمینه بنماید .

۹- به مجله مکتب اسلام و سایر موسسات مذهبی پیشنهاد می شود که هیئت مخصوصی جهت سئوالات دانش‌آموزان و دانشجویان و دبیران تعلیمات دینی در سراسر کشور تشکیل دهند یا با تلفن مخصوص یا از راه مکاتبه و اعزام مبلغ به این امر حیاتی توجه نمایند . و آنها را به منابع و کتابهای مفید راهنمایی کنند .

۱۰- چرا دانش‌آموزان خارج از اسلام قانونا از امتحان تعلیمات دینی معاف باشند؟ ما آنها را مجبور نمی‌کنیم که مسلمان شوند ولی چه اشکال دارد همچنانکه مثلا امتحان ریاضی میدهند امتحان تعلیمات دینی هم بدهند شاید در اثر مطالعه مطالب دینی متوجه حقانیت اسلام گردند .

۱۱- در اعیاد و سوگواری‌های مذهبی ، معلمین دینی برنامه مخصوص آنروز را اجرا کنند و حد اقل در کلاس برنامه دینی را مبدل به برنامه مخصوص آنروز نمایند و سخنرانی‌هایی توسط خود آموزگار یا شاگردان ورزیده بعمل آید .

کتاب  
تعلیمات  
دینی

۱۲- معلمین تعلیمات دینی باید همواره در تدریس از تشویق استفاده کنند نه توبیخ تا خاطرات شیرینی از این درس در نسل جوان و مردان و زنان آینده باقی بماند مخصوصا در تعلیم قرآن حوصله و صبر و متانت داشته باشند



علی قائمی امیری

۲

حدود آزادی در تربیت

# آزادی و اهمیت آن در تربیت

آزادی لغنی است پرشکوه و پرمعنی که مورد استعمال بسیار در سیاست، اقتصاد، حقوق، فلسفه، تربیت و دیگر علوم دارد. بحث‌های مربوط به آن بحثی است بی‌پایان و برداشته که در مکاتب مختلف با اظهار نظرهای متفاوت مطرح شده است.

تعریف و مفهوم آزادی

آزادی را نبودن مانع تعریف کرده‌اند و منظور از مانع آن چیزی است که از

خواست، جنبش و حرکت آدمی جلوگیری کند براین اساس وقتی میگوئیم کودک آزاد است منظور این است که او نیروی انجام کاری را داراست و چیزی مانع حرکت و تلاش او نیست او آنچه را که بخواهد انجام دهد میتواند و آزاد است و برعکس اگر کودک بخواهد به پیش رود و مانعی جلوی حرکت او را بگیرد و قدرت جنبش و حرکت او را سلب کند در آن صورت گوئیم او آزاد نیست. برخی آزادی را توانائی انجام کار توصیف کرده اند و گفته اند که آن، امری حالتی است که براساس میل و خواسته‌های ابراز شود، خواه آن میل هدایت شده باشد یا نه.

### فطری بودن آزادی خواهی

آزادی و آزادی خواهی را در حیوان و انسان امری فطری و غریزی میدانند، در عمل هم می بینیم که بنای زندگی حیوانات برآزاد زیستن و دور از قید و بند بودن است وجود چنین زمینه و تمایل فطری، موجبی برای گریز از خطر است و چنین امری در حیوانات از لحاظ تکامل زیادتر است و بهمین نظر نوزادشان زودتر و بهتر میتواند از خطر فرار کند درحالیکه در انسان چنین امکانی نیست زمینه فطری یا غریزه آزادی در کودکان از همان ماههای اول تولد ظاهر و نمایان می گردد و تا پایان عمر با او است این امر آنچنان با شخصیت آدمی آمیخته است که حتی در سازه تربیت های قوی، نمی توان آن را از میان برداشت.

سلب آزادی از انسان یا حیوان موجب بروز یک واکنش درونی و خشم و بخصوص در انسان موجب ظهور خیالات انتقام آمیز می شود.

اگر مرغی را از جنگل بربائیم و در قفس کنیم بیقرار می شود، بال و پر می زند و برای نجات خود از قفس تلاش میکند برای اینکه این مرغ در قفس آرام گیرد و به آن عادت کند زمانی بالنسبه طولانی لازم است.

اگر از کودکی سلب آزادی کنیم و مانع تلاش او در رسیدن به هدف و منظورش گردیم بی تاب می شود، جیغ و داد میکشد آه و ناله میدهد سلب آزادی از او مثل آنست که با او جنگ پرداخته ایم، بدین نظر، برما خشم می گیرد و آماده انتقام میگردد در صورت عدم توانائی زمینه برای آزردهی، نگرانی و خودخوری او فراهم می شود.

برعکس اعطای آزادی به حیوان محبوس در قفس، به کودک محدود و مقید مایه خوشحالی و نشاط میشود کبوتری که از قفس آزاد شود، کودکی که دست و پایش از قنداق

بازگردد چه نشاطی و چه شادابی که احساس مینماید و این آزادی حتی می تواند بعنوان پاداشی در برابر عمل مورد نظر قرار گیرد این امر خود زمینه‌ای برای موفقیت روانشناسان در آزمایشهای مربوط به روانشناسی است .

### برداشتهای آزادی

آزادی کلمه‌ای است که حدود تعبیر و تفسیر و نیز مفهوم آن برای همه افراد روشن نیست هرکس از آن برداشت خاصی دارد که آن برداشتهای در جمع به دو دسته قابل تقسیم است  
عامیانه و عالمانه

برداشت عامیانه از آزادی اینست که هرکس هر کاری را که مایل است انجام دهد کسی را با کسی کاری نباشد و یا کسی نتواند در کار دیگری دخالت کند ، بدیهی است که اگر چنین برداشتی صورت اجرا و عمل در جامعه بگیرد هرج و مرج و آشفتگی بر جامعه غلبه کرده و حیات جمعی را بخطر می اندازد .

برداشت عالمانه و حقیقی از آزادی اینست که آدمی در حدود قانون آنچه را که میخواهد انجام دهد و محکوم هوی و هوس شخصی یا تابع اراده اشخاص خود سر نباشد این چنین آزادی حاصل روشن بینی و تفکر صحیح است در سایه آن ایمنی از اجبار و تجاوز ، امکان تجلی شخصیت حفظ خود و محیط تکامل و تعالی پدید می آید .  
آدمی مادام که از قبول کنترل برای اعمال نظرات شخصی و خواسته‌های دیگران سر باز می زند برده است ادعای آزادی از او خطاست .

### آزادی مطلوب

براین اساس که تصویر شد آن آزادی مطلوب است که در چارچوب قانون باشد و اعمال انسان در آن بخاطر انجام وظیفه براساس درک حقیقت و ضرورت ، انجام گیرد آدمی مجبور نباشد کاری جز در سایه قانون انجام دهد پس آنکس که در معرض اراده و هوس دیگران است و در انجام عملی ، از خود اراده مستقل ندارد ، آزاد نیست .  
بدین سان ، آزادی مطلوب آزادی لجام گسیخته و خودسر نیست بلکه آزادی در انجام فعالیت‌های مجاز است و چنین آزادی است که می تواند وجه تمایز انسان و



حیوان و نیز عاقل و مجنون باشد .

### آزادی و تربیت

برای تربیت صحیح ، آزادی مشروط و حقیقی نقشی حیاتی دارد و بدون آن ، هیچ تربیت درستی انجام نخواهد گرفت . ما نیازمند به افرادی هستیم که نیکوبفهمند و خوب تصمیم بگیرند و نیز آنچه را که دریافتند آگاهانه بمرحلهء اجرا بگذارند چنین زمینه‌ای بدون دادن آزادی ، چگونه امکان پذیر است ضرورت و اهمیت آزادی ، برای کودکان از پسر و دختر هنگامی معلوم خواهد شد که به جنبه‌های زیر بیندیشیم .

### در جنبه تفکر و سازندگی

پیشرفت آدمی در مبارزات زندگی و تلاش او برای وصول با اهداف عالی انسانی هنگامی امکان پذیر است که برای طی طریق ، تفکر و تدبیری بکار رود ، زمینه تفکر آزاد در سایه آزادی ، پدید می‌آید آنکس که اسیر و برده دیگران و یا تسلیم روش فکری و یا اسیر غرائز است نمی‌تواند نیکو فکر کند و طبعاً نمی‌تواند در راه سازندگی خود اقدام نماید . و نیز نقش مربی در ساختن او تقریباً هیچ است .

### در جنبه شخصیت

در تربیت نیازمند به افرادی هستیم که دارای شخصیت ممتاز و جنبه روحی قوی باشند . آدمی تا آزاد نباشد امکان نیل به اهداف انسانی و رشد شخصیت برای او میسر نیست . عبارت دیگر آزادی ، شرط رشد و تکامل شخصیت انسانی و شرافت و تعالی اوست عزت و شرف آدمی در اعتماد بنفس او ، اطمینان و خاطر جمعی او همه بسته به تاملین روحی و عاطفی اوست که آن نیز بنوبهء خود ناشی از آزادی روان و اراده است . بدون آزادی چه آرامشی ؟ چه اعتمادی ؟ و چه اطمینانی ؟

### در جنبه انتخاب و اختیار

دنیای ما دنیای انتخاب است ، و انسان موجودی مختار است در صورتی که برای

انتخاب آزادی نباشد چه اختیاری و چه تفکر برای انتخاب در سایه آزادی است که مساله اختیار رنگ میگیرد و فرصت مناسب برای استفاده مطلوب یا نامطلوب از آن فراهم می‌آید.

### در جنبه تکلیف

ما در تربیت نیازمند به افرادی هستیم که خود را مکلف و مسئول بدانند بار تکلیف الهی را نیکو بپذیرند و از عهده انجامش برآیند تعیین تکلیف و ندادن آزادی برای انجام آن، عقلا قبیح و نارواست.

اگر برای انجام تکلیف و یا عدم انجامش، پاداش یا کیفری معین شده باشد ضروری است انسان باید آزاد باشد تا از دوره خوب و بد یکی را انتخاب کند وگرنه تکلیف و عمل مذهبی لغو و بیحساب خواهد بود، از سوی دیگر تکلیف و انجام وظیفه، عقاید، و ایدئولوژی، آن‌گاه جنبه انسانی دارد و زمینه را برای رشد شکوفائی انسان‌ها فراهم میسازد که با آزادی و اراده انجام گیرد وگرنه برای تکلیف اجباری و تحمیلی چه ارزش و قیمتی است؟

### در جنبه اخلاق

اخلاق و ضوابط اخلاقی در صورت آزادی جنبه انسانی می‌گیرند و ما از نظر تربیت، نیازمند به چنین اخلاقی هستیم اگرچه در جامعه، افرادی هستند که حقایق را خلاف مذاق عامه، بی‌پرده میگویند اگر انسان‌هایی وجود دارند که دارای صراحت بیان و شهامت اخلاقی، تلاش برای انجام مسئولیت انسانی را دارا می‌باشند اگر کسانی هستند که جوانمردی، فتوت، مبارزه با هوی و هوس، غلبه بر آزادی خواهی را دارا می‌باشند بدان نظر است که از آزادی روح و روان برخوردارند و نیز اگر ما خواهان چنین زمینه‌هایی در فرزندان خود هستیم باید به آنان آزادی لازم را بدهیم بدون آزادی، شجاعت پیدانمی‌شود جرات پدید نمی‌آید، غلبه بر خودخواهی و خودمداری نخواهد بود، انسان برده، چگونه میتواند بر هوای نفس، فائق آید، انسان اسیر و وامانده چگونه می‌تواند برای ساختن خود و آینده خویش تصمیم بگیرد؟ آزادی وسیله مهمی برای سازندگی و اصلاح است و کسی که از آن محروم است

# ارزشهای راستین در تاریخ ملت ایران

داود الهامی

بزرگترین افتخاری که ملت ایران، در طول تاریخ حیات خود می‌تواند به آن ببالد، این است که این ملت غریبه و دور و ناآشنا در لحظه هولناک و سیاه و دشواری از تاریخ—خ، امیرمومنان علی (ع) را انتخاب کرد.

## افتخار به نیاکان

هرملتی عادتاً به بعضی از روزها و سالها در تاریخ خود تفاخر می‌کند و پیوسته از قهرمانان برگزیده خود داستانشا و افسانه‌هایی می‌سازد و با نشان دادن روزهای پرافتخار تاریخی و قهرمانان برگزیده خود، می‌کوشد تا غرور و تعصب ملی را در بین مردم تشدید کند.

مسلمانان در تاریخ ملت ما نیز ارزشهای راستین و منطقی و دنیا پسند و مستند فراوان وجود دارد، بعضیها که بیماری خاک و خون پرستی را دارند با تظاهر دروغین و بیمارگونه به "ملت" به مفاخر تراشیهای فاشیستی می‌پردازند و همه افتخارات ایرانی را در ایران باستان (ایران قبل از اسلام) می‌جویند مثلاً می‌گویند "روزهای پرافتخار که مغان سفیدپوش، با لباس بلند و چشمه‌ای

درخشان جلو آتش زمزمه می‌کرده‌اند، مغ بچگان، سرود می‌خواندند، و جامهای باده دست به دست می‌گشته است، آنوقت جسم و روح مردم، آزاد و نیرومناسد بوده، چون جلو یک گلوله خاک عربستان سجده نکرده بودند.<sup>۱</sup>

### غرور و تعصب بیجا

این افراد از خاموش شدن آتشکده‌های ایران ساسانی تاسف می‌خورند و به یاد زمانهای پرافتخار گذشته؛ اشگ حسرت می‌ریزند و آرزو می‌کنند، کاش باز آتش زبانه می‌کشید و کثافتها را می‌زدود.

آری وقتی از مفاخر ایران باستان صحبت می‌کنند دلپاشان از شادی و افتخار می‌تپد و سینه‌ها از غرور و امید لبریز می‌شود و تعصب کاذب و غیرنجیب بر روحشان مستولی می‌گردد و مبالغه و گزافه گوئی را از حد می‌گذرانند. ولی همینکه بتاریخ ایران بعد از اسلام می‌رسند تاریخ و فرهنگ و مذهب و همه<sup>۲</sup> ارزشهای انسانی خویش را بیاد مسخره می‌گیرند و ملت ایران را قوم ضعیف و همیشه مقلد، و ستم‌پذیر، ترسو، بی‌لیاقت، دورو، بی‌اصالت و پست نشان می‌دهند. می‌گویند ایرانیان به زور شمشیر و فساد مالیات، جزیه، مسلمان شدند و چون در مقابل خاک عربستان سجده کردند و با تازیان درآمیختند بکلی تغییر روحیه دادند. از ترس، خط قدیم خود را رها کردند و خط عربی را بکار بردند، از ترس به زبان عربی بیش از زبان فارسی اهمیت دادند. از ترس تالیفات خود را به زبان عربی نوشتند و از ترس از ملیت و مذهب و همه مقدساتشان دست شستند.<sup>۲</sup>

خلاصه طبق اظهارات این وطن پرستان کاذب، در طول تاریخ ایران اسلامی، آنچه در تاریخ این ملت رخ داده، بی‌لیاقتی، نفاق، و دورویی، جبن و ترس، بی‌اصالتی و پستی و نامردی بوده است و چیزی که در تاریخ ایرانیان وجود نداشته "تشخیص، انتخاب، ایمان، حقیقت‌خواهی، آزاد فکری، و شهامت و شجاعت بوده است.

بدین ترتیب با تظاهر دروغین به " ملیت " به ملت شریف و نجیب ایران بزرگترین اهانت را وارد می‌کنند و ملت ایران را پست ترین و منحط ترین ملل جهان معرفی می‌نمایند.

اینان به شب‌پره‌هایی می‌مانند که تاریکی را دوست می‌دارند و از روشنائی و نور آفتاب بیزارند و یا به " جعل " هائی می‌مانند که با خود کثافات را حمل می‌کنند و از بوی بد آنها خوششان می‌آید و اگر بوی گل به مشامشان برسد بسیار ناراحت می‌شوند.

### یک واقعیت انکار ناپذیر علمی و تاریخی

ما در اینجا این مسئله را از جنبه احساسات پاک و عواطف ملی، تعقیب می‌کنیم و به یک واقعیت انکارناپذیر علمی و فکری تکیه می‌نمائیم والبته هرگز نمی‌خواهیم به تفاخر نژادی بپردازیم که بقول " ماکسیم‌گورکی " " من از بیماری خاک و خون پرستی سالم " و به تعبیر مرحوم اقبال لاهوری " ملت پرستی خود نوعی توحش است .

و نیز توجه کامل داریم که احساسات ملی اگر مثبت باشد و جنبه منفی بخود نگیرد و موجب تبعیض در قضاوت در دیدن و ندیدن خوبیها و بدیها، نشود، قابل توجه است .

البته ناگفته پیداست ملت پرست نبودن، غیراز تحقیر تاریخ و انکار حقیقتهای انسانی تاریخ و جامعه و روح اندیشه و شخصیت ملت خویش است . بزرگترین افتخاری که ملت ایران در طول تاریخ خویش می‌تواند بدان ببالد این است که تا اسلام را نمی‌شناخت در برابر آن جنگید و چون شناخت درباره آن جنگید و آن را یگانه راه حل تمام مشکلات خود دانست و در راه ترویج آن از هرگونه فداکاری دریغ ننمود .

### بی‌تعصبی و آزاد اندیشی ایرانی

ایرانیان در این دوره از تاریخ خود کاملاً بی‌تعصبی و آزاد اندیشی خود را در مقابل پذیرفتن حق نشان دادند و در پیروی از حق هیچ عناد و لجاجت بخرج ندادند و اسلام را بی‌بانه، اینکه از ایران برخاسته رد نکردند و در قرآن مجید نیز این مطلب منعکس شده است، آنجا که می‌خوانیم:

" ولو نزلنا علی بعض الاعجمین فقراه علیهم ما كانوا به مومنین " ۳

هرگاه قرآن را بر بعضی از ایرانیان نازل می‌کردیم و آن را بر عربها می‌خواندند (عربها تکبر می‌کردند) هرگز به آن ایمان نمی‌آوردند.

امام صادق (ع) در تفسیر آیه میفرماید " لو نزل القرآن علی العجم ما آمنت به العرب وقد نزل علی العرب فامنت به العجم ، فهذه فضیله العجم " <sup>۴</sup> یعنی هرگاه قرآن به یک نفر ایرانی "عجم" نازل میشد هرگز عربها به آن ایمان نمی‌آوردند. ولیکن به یک فرد عرب نازل شده است ایرانیان نیز به آن ایمان آورده‌اند این دلیل عظمت و فضیلت "عجم" یعنی ایرانیان است.

### تشخیص و انتخاب ایرانی

آری ایرانیان با تشخیص خود حاضر شدند تا دینشان را عوض کنند و در این باره هیچ تعصب کاذب و احساسات ملی و غرور قومی، مانع آنان نشد، زیرا آنان به منطق عالیتری توجه داشتند و می‌دانستند احساسات ملی و غرور قومی، در هر موردی هم مطلوب و محبوب باشد در جستجوی دین یا علم مطلوب نیست اگر واقعا دین ثابت شود که از طرف خداست و موجب سعادت بشر است باید آن را بجان و دل پذیرفت خواه ریشه‌ای ملی داشته یا نداشته باشد و این، منافات با وطنخواهی هم ندارد، دین پیامبر اسلام (ص) حکم آفتاب را دارد، آفتاب اگر از شرق می‌تابد نه بر شرق بلکه بر سراسر گیتی می‌تابد.

البته این "تشخیص" مظهر گویا و درخشان نبوغ و هوشیاری ایرانی است و همچنین بالاترین افتخار ایرانی است که در لحظه هولناک و سیاه در مرحله‌ی دشواری از تاریخ، علی (ع) را انتخاب کرد. ایرانیان به دست خلافت، به اسلام آمدند و اسلام را از خلفای غاصب گرفتند و برای آنان قیافه خلفا و نظام سلطنت بنی‌امیه و بنی‌عباس، بنام "اسلام" و "حکومت قرآن" و "سنت پیامبر" معرفی شدند و اسلام را از زبان منبر و محراب و کتاب و تفسیر و حدیث و وعظ و تبلیغ و مسجد و مدرسه، امام وقاضی و حکیم و ادیب و شاعر و مورخ و مجاهد و حتی صحابی و تابعی... آموختند که همه بلندگوهای خلیفه و سلطان بودند، روحانیان وابسته به دستگاه با تمام قدرت و نیروئی که داشتند خلفا را جانشین قانونی پیامبر اسلام معرفی می‌کردند.

بالاخره امواج تبلیغاتی عظیم و فریبنده خلافت، سرتاسر جهان اسلام را

فراگرفته بود. کوشش دستگاه عریض و طویل خلافت براین بود که علی (ع) و اولادش را از یادها بردو فضائل آنها را بیوشاند و مردم را بفحش و ناسزا و جسارت نسبت به آنها و می‌داشتند، خون آل علی از شمشیرها چکه می‌کرد، یا کشته شده و یا اسیر و آواره از وطن، و فراری و پنهان و ذلیل و ترسان بودند و هیچ عالمی حق نداشت که از آل علی حرفی بزند.<sup>۵</sup>

آری، در عصری که بیماران بی‌امان تبلیغات اموی و عباسی وضع موجود را توجیه می‌کرد و علی و اولاد او را در پشت ابرهای ضخیم و سیاه تهمت‌ها و بدگوئیها قرار میداد، این ملت بیگانه که حتی زبان رسمی اسلام را هم نمی‌دانست هوشیارانه دانست که اینها همه هیاهو و جار و جنجال و تبلیغات دروغ است و در هیچیک از این قیافه‌ها قیافه‌ی حق، بچشم نمی‌خورد.

این یک انتخاب دشوار و شگفت‌آور بود و نشانه‌ی نبوغ اندیشمندی و هوشیاری فارق العاده و عظمت و استقلال روح و حقیقت پرستی و شهامت معنوی این ملت بی‌شک چنین تصمیم و تشخیص، در دشوارترین و هولناک‌ترین و تیره‌ترین لحظات تاریخ، برای ملت ما آسان به چنگ نیامده است نبوغ و هوشیاری و استقلال شخصیت و شهامت اخلاق و عشق به فضیلت و آشنائی و درک زیبایی‌های انسانی، و شکوه و جلالت روح و شناخت ارزشهای متعالی و... همه در این نژاد ایرانی بود که توانست علیرغم قضاوت تاریخ خود حکمی دیگر صادر کند و رای برخلاف اکثریت بدهد و راه علی (ع) و اسلام راستین را برگزیند و روی آن پافشاری نماید.

بنابراین تاچه حد ناجوانمردانه و جاهلانه است که می‌گویند اصلاً ایرانیها در راه عقیده استقامت ندارند، امروز از یک چیز تعریف می‌کنند و فردا با لحن زنده‌ای همان چیز را تکذیب می‌نمایند و در برابر وزش هر تند بادی سر خم می‌کنند. و بر اعتقاداتشان نمی‌توان تکیه کرد و هرروز پای علم کسی سینه می‌زنند، وفاندا رند، و زیر بار ظلم می‌روند، از اینگونه قیاس به‌منفس‌ها،<sup>۶</sup> عجیب است اگر ایرانیان استقامت و وفا نداشتند پس چطور، بیش از هزار سال است که یک‌حرف را تکرار می‌کنند و شب و روز و همه ماه و همه سال و همه نسل و همه عصر می‌گویند علی، علی، علی (ع) همچنان علی و اولادش را دوست میدارند و به این خانه وفادارند. و هنوز پس از گذشت قرن‌ها از در این خانه نرفته‌اند و در طول تاریخ متمدشان در غم این خاندان محبوب، همواره غمگین و

● آخرین قسمت

سید محمد کاظم دانش  
مروری برگزیده

● سیمای فداکاران

در سال تولد پیامبر اسلام در کلبه کوچکی در مکه از مرد غریبی و کنیز سیاهی پسری متولد شد که او را "عمار" نامیدند. براساس قوانین آن روز او می‌بایستی برده باشد اما طبق قراردادی، آزاد متولد شد. عمار در آغاز بعثت به پیامبر اسلام (ص) ایمان آورد، و پدر و مادر خویش را نیز به اسلام دعوت نمود. پدر و مادرش نخستین شهیدان راه اسلام بودند و خودش در راه اسلام رنجها کشید مبارزاتی کرد و از بین یاران پیامبر (ص) علی (ع) را برگزید.

## مرد پیر و پادشاه



... اینک او را در واپسین ساعات عمرش در جنگ صفین می‌نگریم. عمار را نمی‌توان به پروانه‌ای تشبیه کرد که پروانه "شیدائی ناآگاه" است و آگاهانه شیدا بودن کار عمارها و ساخته شدگان مکتبهای عمار پروراست و آگاهی و ژرف نگری او را در این اشعارش می‌توان خواند

نحن ضربناکم علی تنزیله

و الیوم نضر بکم علی تاویله

ضربا یزیل الهمام عن مقیله

و یدهل الخلیل عن خلیله

او یرجع الحق الی سیبیه

ما آن روز که شامت پرست بودید

راه تنزیل قرآن باشما جنگیدیم، و امروز که ناچار به تسلیم شده اید و می‌خواهید مفاهیم قرآن را درگون سازید در اجرای مفاهیم قرآن با شما نبرد می‌کنیم.

ما نبرد را با شما ادامه می‌دهیم

تا حق به مسیر اصلیش برگردد و حکومت اسلامی بدون معارض اجرا شود.<sup>۱</sup>

★★★

پیرمرد از میدان به ستاد

فرماندهی بازگشته بود و اوضاع و احوال

را بررسی می‌کرد، جنگ در چندین نقطه



نیرنگبازی که به منظور اهداف سیاسی  
دم از دین می‌زنند، بشناسند؟  
و با توجه به این اوضاع بود که  
پاسخ داد:

آری چنین است ولیکن بخدا سوگند  
اینان مسلمان نشده‌اند، بلکه از روی  
ناچاری اظهار مسلمانی کرده‌اند، تا هر  
وقت فرصتی به دست آورند، بر ما مسلمانان  
بتازند، و از پشت به آنان خنجر بزنند  
و امروز این فرصت بدستشان آمده‌است،  
و این ماهستیم که باید هشیار باشیم و  
فریب این ادعاهای توخالی را نخوریم،  
اینها از اسلام بوئی نبرده‌اند" ۲

فرصت کوتاه بود و دشمن در کمین  
و مسئولیت سنگین و این پولادین مرد،  
باردیگر در میان جمعی از یاران به ستونی  
از سپاه دشمن حمله برد و یاران خود را  
با خواندن این سرود تشویق کرد  
سیروا الی الاحزاب اعداء النبی

سیروا فخییر الناس اتباع علی

هذا اوان هطاب سل المشرقی

برای سرکوبی این احزاب رسوا  
و دشمنان پیامبر اسلام حرکت کنید،  
حرکت کنید که بهترین مردم پیروان علی  
هستند.

و اکنون هنگامی است که نوشیدن  
شهادت از نوک سرنیزه‌های دشمن گوارا  
است.

این سرود را خواند و لشکر را  
همراه خود بسیج داد، به هر نقطه رسید

باشدت هر چه تمامتر ادامه داشت و برق  
شمشیرها از میان گردوغبار میدان به چشم  
می‌خورد، صدای برخورد سلاحها با صدای  
سم اسبان مجاهدین و غریو "الله اکبر"  
درهم می‌پیچید، در هر گوشه‌ای جنازه‌هایی  
از دوستان و دشمنان در میان خاک و  
خون غوطه‌ور بود، دستها و پاهایی قلم  
شده و خونهای ریخته شده، نشان می‌داد  
که جنگ یک جنگ تمام عیار است، اما  
بین چه کسانی.

در این هنگام مردی پیش آمد و  
با حالتی وحشت زده از عمار پرسید:  
ای ابویقطان مگر پیامبر اسلام  
(ص) به ما نفرمود با کفار بجنگید تا اسلام  
آورند و هر کس اسلام بیاورد، مصونیت  
می‌یابد و نباید خونش ریخته شود؟

عمار که می‌دید معاویه با آن افکار  
پلید و آن اعمال ننگینش از عقابند  
دینی مردم سوء استفاده کرده، دم از دین  
می‌زند و هنوز برخی از افراد بجای آنکه  
اعمال و کارهای او را ملاک داوری قرار  
دهند، فریب سخنان رسمی او را می‌خورند،  
رنج می‌برد و دردل می‌گفت:

خدایا این مردم تا کی این چنین  
خام و ناپختماند و اجازه می‌دهند که  
امثال معاویه، از دین نردبانی برای  
رسیدن به آرزوهای شوم خود بسازند،  
این مردم چه وقت بدان سطح از آگاهی  
می‌رسند که دینداران راستین را که در راه  
دین فداکاری می‌کنند، از این شیادان

شوری به پا کرد و صفوف دشمن را متلاشی ساخت .

هوا به شدت گرم بود و فعالیتهای جنگی بر حرارت آن می افزود و پیر مرد از فرط تشنگی ایستاد و آب طلبید ، موهای سپیدش از خون خضاب بسته بود و تنش غرق در آهن و خون بود ، ظرف شیری برایش آوردند و عمار نگاهی به شیر افکند و چند جرعه های نوشید و ظرف را پس داد و گفت :

وعده پیامبر اسلام (ص) تحقق یافت ، او به من فرموده بود آخرین توشه ، تو از غذای دنیا چند جرعه شیر است " این جمله را گفت و دوباره حمله کرد و این سرود را تکرار نمود :

### اليوم القي الاحبسه

محمدنا و حزبنا

این بار گویی نیروی بیشتری در خود احساس می کرد و تمام آن را بیدریغ در راه هدف بسیج می نمود بی باکانه می جنگید و آن چنان به سرعت پیش می رفت که یاران به او نمی رسیدند ، تا نزدیک سر پرده معاویه پیش رفت و همانجا بود که در محاصره دشمن قرار گرفت و با شهادت خویش دشمن را تا ابد رسوا ساخت و به آرزوی خویش رسید .

وقتی خبر شهادت عمار منتشر شد ، پرده های جهل و تحریف کاملاً بالا رفت و چهره دشمن آشکار گردید و مسلمانان به یاد سخن رسول خدا (ص)

افتادند که ۳۷ سال پیش هنگام ساختن مسجد فرموده بود :

عمار را طایفه ستمگر خواهند کشت "



معاویه و عمرو عاص در خیمه ، برتجمل خود ، روی دو مسند راحت لبیده بودند و جلوی آنان مقداری شیرینی و میوه روی میز کوچکی خودنمایی می کرد ، اخباری که لحظه به لحظه از میدان جنگ به آنان می رسید گاهی غمگین و گاهی خرسندشان می کرد ، در این هنگام به صورت هم لبخند می زدند و شهادت عمار را به یکدیگر تبریک می گفتند .

طولی نکشید که صدای ازدحام جمعیت از بیرون خیمه به گوش رسید عمرو از جا برخاست و با شتاب بیرون آمد ، پسر خود را پیشاپیش جمعیت انبوهی از لشکر شام دید که به عنوان اعتراض به سوی آنان می آمدند . جریان را پرسید ، گفتند مگر نشنیده اید که پیامبر اسلام (ص) فرمود " عمار را طایفه ستمگر خواهند کشت ، اکنون دیگر چه می گوئید؟ روشن شد که ما همان طایفه ستمگریم .

عمرو از آنان خواست تا آرامش خود را حفظ کنند تا او از معاویه برایشان جواب بیاورد .

جوابی که معاویه داد این بود : " عمار را علی کشته است که او را به میدان جنگ آورده است " این پاسخ با همه پوچی و تحریف

در این بحث فشرده که فصلی از کتاب " الشیطان یحکم " شیطان حکومت می کند نویسنده معروف عرب دکتر مصطفی محمود است، به سئوالات گوناگونی که به دنبال گرایش داغ اسلامی او پس از گرایشهای ماتریالیستی دوران جوانیش مطرح شده پاسخ می گوید پاسخی که می تواند در موارد مشابه نیز تعمیم یابد و به آنها که تنها به قاضی رفته اند و طبعاً خوشحال بازگشته اند درسی مفید و بیدار کننده دهد:

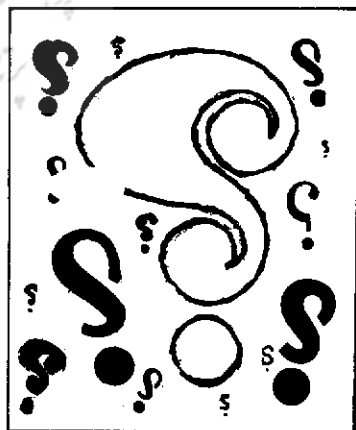
\*\*\*

نامه های زیادی از خوانندگان دریافت میدارم که محتوای بیشتر آنها درباره " تحول فکری " من دور می زند. گاهی بعضی از آنها، عباراتی از کتاب قدیمی من نقل می کنند که در آن کتاب من هوادار اندیشه ماد دیگری بوده ام. و بعد مینویسند چطور شما تغییر عقیده داده اید روزگاری مادی، و امروز مدعی مسلمانی؟!؟

... عجب تضاد و جرمی که لابد قابل بخشش نیست.

گویا یک " اندیشمند نمونه " از دیدگاه حضرات وجدان جهانی، فقط آن کسی است که باید مانند یک قطعه سنگ،

# پاسخی به پرسشها



تمجید همگان قرار گرفت، چرا که بشر همواره جایز الخطاست و در معرض اشتباه... و اگر راه راست را یافت، باید باو تبریک گفت.

### بازگشت

انسان در دوره جوانی، روی اصل اینکه دارای احساس و عواطف ویژه‌ایست همیشه بدنبال چیزها و کارهای ساده، آشکار و قابل لمس می‌رود، (شاید) از همین راه بسوی مادیگری و انکار همه چیز روی می‌آورد، چرا که این امر یعنی انکار هرچیز نیازی به زحمت کشیدن و تحقیق ندارد و با اعتقاد به "اصالت ماده" - با قوانین دیالکتیکی ویژه‌اش - خودرا راحت و سبکبار می‌پندارد.

این جوان مادی، هرگز به خود زحمت نمی‌دهد که از خود بیرسد؛

چه کسی این قوانین دیالکتیکی را در "ماده" قرار داده است؟ او منکر هرگونه ایمان به "غیب" است، در صورتیکه تافرق سر، در ایمان به "غیب" فرو رفته است... همین ایمان به "علم" خود نوعی ایمان به "غیب" است که حضرات خودرا و فلسفه خود را با یدک کشیدن "علمی بودن" زینت می‌بخشند.

علم از الکترون بمثابة یک حقیقت سخن می‌گوید، ولی کسی تاکنون الکترون

از جای خود تکان نخورد و یا بایمانند گودالی آکنده از آب گنبدیده‌ای باشد که هرگز حق بهره‌مندی از آب صاف و زلال را ندارد.

و شاید بعضی‌ها چنین می‌پندارند که "فضیلت" آنست که انسان اگر در مسیر خود دچار اشتباهی شد بفکر اصلاح آن و تغییر راه خود نیفتد، و یا معتقدند که "کمال" در بطن "گمانیسم" وجود فکری غیرقابل تحول و ادامه راه اشتباه خوابیده‌است، البته بشرط آنکه این روش در راه مصالح آنان قرار داشته باشد.

اگر من یک فرد مسلمان با ایمانی بودم و بسوی مادیگری و مارکسیسم گرایش می‌یافتم، از نظر آنها یک اندیشمند بلندپایه و شرافتمندی بودم که بوسیله "انتقاد از خود" راه حق را یافته‌ام، اما اگر این انتقاد از خود نتیجه‌ای برخلاف خواست‌های آنان داشته باشد، همه معیارها دگرگون می‌گردد، سیاه، سفید می‌شود، و فضیلت تغییر ماهیت می‌دهد و تعهد در راه عقیده و ایمان نوعی "خیانت" قلمداد می‌گردد.

البته این مقیاس، ویژه افراد مادیگراست و گرنه در طول تاریخ اسلام شاهد بوده‌ایم که کسانی نخست بر ضد انقلاب بپاخاستند و علیه آن جنگیدند ولی وقتی ایمان آوردند، کسی آنان را خائن نشمرد، بلکه ایمان آنان مورد

و از "غیب" آغاز می‌کند و دلایل علمی اوهم جز یک سلسله تئوریها و احتمالات ثابت نشده، چیز دیگری نیست و آنگاه همین اندیشمند، مارا متهم می‌کند که شما به "غیب" ایمان دارید و به همین جرم "غیر علمی هستید..."

البته ما اصراری برای فانع کردن این حضرات نداریم، چرا که آنها خود راه جمود فکری را برای خود برگزیده‌اند، و هروقت که بخواهند در های ذهن و فکر و اندیشه خود را بروی حقایق جهان هستی بازکنند، این امکان برای آنها وجود دارد. و تنها یک مرحله "تصمیم گیری" لازم است که آنها را از این سردر گمی و ابهام زندگی، خارج سازد...

البته چنانکه اشاره کردیم، هیچ چیزی برای یک انسان آسانتر و راحت‌تر از این نیست که خود را از هرگونه ایمان و قیدی آزاد سازد و اعتقادی به حساب و کتاب و روز رستاخیز نداشته باشد و جز پلیس و مامور مخفی کسی را بازخواست کننده نشناسد. پذیرش این نوع اعتقاد مادی، بدون تردید برای یک جوان پرشور آسانتر است و او را در اجرای هوسها و خواستههای مادی خود، آزاد و بدون قید خواهد گذاشت، ولی گذشت زمان می‌تواند او را از حقایق آگاه سازد... و این مایه "امید" است.

البته اشاره باین نکته هم ضرورت

را ندیده است، بلکه آثار آنرا دیده است اما خود الکترون چیست؟ روشن نیست پس ایمان به آن، نوعی ایمان به "غیب" است.

در مورد امواج بی‌سیم، ما فقط از دستگاه فرستنده و گیرنده خبر داریم اما هیچ‌کس خود "اثر" را ندیده و حقیقت آنرا نمی‌شناسد که چیست؟

در خود برق و الکتریسته، در اینکه یک نیروئی است شکی وجود ندارد اما ماهیت آن، بطور مطلق، مجهول و ناشناخته است، و ما فقط آثار ظاهری آنرا، مانند تولید حرارت، نور و غیره می‌بینیم... پس اگر ما به این آقایان "علمی"ها بگوئیم که ما خدارا از آثار او شناخته‌ایم. و ذات حق، یک امر غیبی است نباید ایرادی بر ما داشته باشند، چرا که خود به صدها نوع امر غیبی، در امور علمی ایمان آورده‌اند...

### پایان

جالب است که یک اندیشمند مادی وقتی آغاز سخن می‌کند، با حرارت و ایمان قاطع می‌گوید:

"... نخست ماده وجود داشت و سپس در سایه تکامل به مرحله حیات و اندیشه رسید... " که گوئی خود ایشان در موقع آغاز آفرینش، در برابر این موجود جدید الخلقه، وجود داشته و ناظر بر کیفیت آغاز امر بوده است... پس این اندیشمند خود از "غیب" سخن می‌گوید

را بگردن یک مکتب انداختن، همه میدانیم که چقدر از یک تحلیل علمی بدور، و چقدر غیر منصفانه است...<sup>۱</sup>

۱- الشیطان یحکم "تالیف مصطفی محمود صفحه ۱۸۲-۱۸۶ با کمی تغییر و توسعه.



### بقیه سخن ماه

را در یک حال "نخدر دائمی" و تا آنجا که ممکن است "بیخبری" نگهدارند، با در اختیار گرفتن قسمت اعظم وسائل ارتباط جمعی و با گسترش هر چه بیشتر دامنه فساد و فحشاء و آلودگی، این کار به آسانی ممکن می شود و آنها با خیال آسوده تری می توانند به کار خود ادامه دهند.

اما از آنها بیچاره تر کسانی هستند که این نوع زندگیها را الگو برای خود قرار داده و همه سنتهای ارزنده و میراثهای فرهنگی و اخلاقی گذشته خود را پای آن قربانی می کنند.

دارد که "اندیشه مادی" برای ما زندگی نوین را نبخشیده است. هرگونه پیشرفت در امور زندگی محصول پیشرفت علمی است که بشر از نخستین دورانهای تمدن انسانی، آنرا داشته و بتدریج به آن تکامل بخشیده است.

علم و پیشرفت علمی را، نه مذهب طرد می کند و نه آنرا دشمن می شمارد، بلکه اصولاً مذهب ما، خود به شهادت تاریخ و کتب تاریخ علوم، خود بنیانگذار بسیاری از علوم امروز بوده است بنابراین نمی توان ادعا کرد که "علوم" محصول اندیشه مادی است.

اولین کلمه در نخستین آیه ای که بر پیامبر ما نازل شده کلمه "بخوان" "اقراء" - بوده است یعنی گام نهادن در راه علم و آموزش... خواندن و یاد گرفتن...

دانشمندان از دیدگاه اسلام و قرآن، میراث بران پیامبرانند و اگر کسی بین دین و علم تناقضی تصور کند، باید بگوئیم که متأسفانه نه ماهیت علم را شناخته و نه حقیقت دین را... البته این ادعا برای یافتن نوعی آرامش وجدان شاید بد نباشد ولی می بینید که تا چه حدی از مرحله حقیقت بدور است؟

... و نمی توان منکر شد که در تاریخ "مسیحیت" گروهی از کشیشان به مخالفت با علم پرداخته اند ولی این امر ربطی به ماهیت دین ندارد... گناه افراد

# نماز جماعت

• از ح - شفیعی اصفهان

پشت دشمن بلـرزه می آرد  
بذر وحدت همیشه می بارد

جلوه گاه تو ای ، نماز بزرگ  
در صفوف فشرده ات بینم

روح اخلاص در تو می جویند  
راه قرب خـدای می پویند

قلب پیوند خوردها همگی  
با چراغ خلوص و مرکب عشق

می نهد بر قلوب آرامش  
لابـلای تو کرنش و بینش

یاد حق در تو چون جوانه زده  
در صفوفت تحرک و اخلاص

در تو بیند فشرده توحید  
بادوصد عشق وشور وهم تمجید

هرکه با چشم حق نظاره کند  
روی اندر صفوف تو آرد



۱- الا بذکرالله تطمئن القلوب

# خولده

الکوهای  
جهاد و تقوا  
—  
(۵)

## فرمان شهادت و عفت

علی اکبر حسنی

در یکی از خطرناکترین جنگهای اسلام با رومیان که گاهی مسلمانان و گاهی رومیان پیروز می شدند، این بار پس از پیروزی مقدماتی مسلمانان، یکی از سران لشکر اسلام اسیر شد.

وی که "ضرار بن ازور" نام داشت، مردی دلاور و شجاع و مومن و فداکار بوده و در لحظات نخستین رویارویی با دشمن و با لشکری که به آخرین سلاح مجهز بود و از نظر تعداد و نفقات، قابل قیاس با لشکر پنج هزار نفری "ضرار" نبود، گروهی از مسلمانان خواستار بازگشت شدند و گفتند: ما را طاقت نبرد با اینهمه قشون نیست. بهتر است که عقب نشینی کنیم...

"ضرار" گفت بخدا سوگند من پشت به دشمن نخواهم کرد. چون خداوند رموده است "فلا تولوهم الادبار" <sup>۱</sup> در نبرد با کفار هرگز، پشت به دشمنان نکنید.

یکی دیگر از مسلمانان بنام "رافع بن عمیره" گفت: مردم! بارها شده است که ما (بیاری خداوند با عدد کم بر انبوه لشکر پیروز شدیم. پایداری و صبر پیشه سازید و همان جمله ای که قرآن از زبان اصحاب "ظالوت" پیامبر هنگام نبرد



با لشکریان فراوان جالوت گفتند، بگوئید

"ربنا افرغ علينا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين. ۲  
 پروردگارا به ما صبر عنایت کن و گامهای ما را ثابت و استوار بفرما و ما را برکافران  
 پیروز گردان."

همگی یکجا تصمیم به نبرد گرفتند و "ضرار" از شوق شهادت و... حتی  
 بدون زره و خود، فقط با پیراهن و نیزه‌ای حمله کرد و پرچمدار دشمن را که  
 صلیب مخصوص پیروزی درجنگ را حمل می‌کرد، از پای درآورد و پس از نبرد  
 فراوان، چنان نیزه‌اش را برسینه پسر فرمانده سپاه کوبید و او را بخاک افکند که  
 سان نیزه در بدن او بماند و "ضرار" بی سلاح شد. در نتیجه اسیر گردید...  
 نزدیک بود لشکر اسلام روحیه خویشتن را ببازد فوراً به فرماندهی کل قوا در  
 ناحیه شام و روم "خالد بن ولید" خبر رسید. او با هزاروپانصد نفر مجاهد  
 مسلمان بسرعت خویشتن را به میدان نبرد رسانید و بیدرنگ حمله کرد.

خالد در دلاوری و بی‌باکی درجنگ شهره بود او می‌گوید در گرماگرم  
 نبرد سوار کار شجاع و دلاوری را دیدم که بر اسب نشسته و نیزه درازی در دست  
 دارد. و تمام بدنش پوشیده شده و جز چشمان او جایی از بدنش دیده نمی‌شود.  
 لباس سیاه پوشیده بود و با شال سبزی کمرش را بسته بود. شهامت و  
 جنگجویی از او هویدا بود در پیشاپیش لشکر نبرد می‌کرد و مثل آتشپاره ای  
 خویشتن را به دشمن می‌زد...

"خالد" گفت ای‌کاش می‌شناختم که این شجاع رشید کیست؟ بخدا سوگند  
 که او شجاع دلاوری است.. او با حمله‌ای برق‌آسا بقلب دشمن، ناپدید شد و  
 آنگاه پس از لحظه‌ای نمودار شد همه مسلمانان نیز دنبالش حمله کردند.

حمله آتشین او شیرازه لشکر روم را می‌گسست و به ارکان آن لرزه می‌افکند  
 او هر لحظه حمله‌ای می‌کرد و آنگاه که باز می‌گشت، از سنانش خون می‌چکید.  
 گروهی از شجاعان و قهرمانان لشکر را بخاک و خون می‌افکند و خویشتن را به مرگ  
 می‌زد و آرزوی شهادت در سر داشت.

بارها، بدون کمترین ترسی صفوف لشکر روم را شکافت و تا مرکز و ستاد  
 فرماندهی پیش رفت، بدون آنکه شکست بخورد یا مجبور به عقب نشینی شود و  
 پس از حمله، دوباره به پایگاهش سالم باز می‌گشت..

همه سربازان اسلام چشم به او دوخته بودند، "رافع بن عمیره" گفت:

او جز " خالد " کس دیگری نیست و هنگامیکه خالد از او پرسید که این مجاهد کیست؟ گفت نمیدانم . من پنداشتم که توئی ولی هرکس است سر در کف نهادهو آماده شهادت می باشد .

خالد گفت بخدا سوگند از شهامت و شجاعتش در شگفتم او مثل غواص در دریای لشکر روم فرو می رود بیچپ و راست ضربه می زند . ای مسلمانان ! همه شما به پیروی از او حمله کنید .

حمله عمومی شروع شد و پس از پایان حمله ، سربازان اسلام او را دیدند که لباسهایش خون آلوداست ... ولی هنوز کسی او را نشناخته است ..

خالد و مسلمانان همه یکصدا گفتند درود و آفرین برتو باد ای مجاهد شجاع ... لثام از چهره برگیر تا ترا بشناسیم او بدون اینکه حرف بزند ، دوباره به لشکر روم حمله کرد ...

حتی لشکریان دشمن صدازدند که ای جوانمرد رشید و دلاور ، فرمانده لشکر ترا می خواند خودرا معرفی کن تا احترام و عظمت تو بیشتر گردد ... ولی او همچنان بی اعتنا نبرد می کرد .

خالد کم کم باو نزدیک شد و گفت تو افکار همه ، مخصوصا افکار مرا ، مشغول کردی بگو ببینم کیستی؟ و چه نام داری؟

اصرار زیادی کرد و او از زیر لثام و نقاب مخصوص خود باصدای لطیفی گفت امیر حرف نزدنم بخاطر حیا و عفت است ، و بهمین جهت در وسط اردو نمی مانم و همیشه در کنار هستم و تنها حمله می کنم .

خالد: تو کیستی و چه نام داری ...؟

گفت خوله دختر " ازور "

من با سائر زنان در پشت جبهه بودم ... بمن خبر رسید که " ضرار " برادر مسلمانم اسیر شده است و برای نجات او این حمله هارا نمودم ، تا اورا نجات ندهم از پای نمی نشینم .



میدانیم که جهاد در اسلام بر زنان واجب نیست ولی بعنوان دفاع از جان و مال و ناموس خویش و همچنین برای نجات کشور اسلام می توانند در نبرد شرکت

نمایند. و به اصطلاح در نبردهای دفاعی شرکت کنند. بعلاوه در جنگها معمولا زنان برای کارهای لازم از جمله تهیه غذا و پرستاری و زخم‌بندی مجروحان شرکت می‌کردند.

در جنگ خیبر به پیامبر خبر رسید که گروهی زن بمیدان آمده‌اند پس از تحقیق معلوم شد که برای تهیه کمنند و فراهم آوردن لوازم سربازان شرکت کرده‌اند پیامبر (ص) فرمود مانعی ندارد.<sup>۳</sup>

آری خالد قول داد با تمام قوا در آزادی برادرش بکوشد. حمله شدید آغاز شد و خوله از راست و چپ حمله می‌کرد و شدت حمله و ضرباتش بحدی بود که رومیان می‌گفتند اگر همه این لشکر مثل "خوله" بودند ما هرگز قدرت مقابله با آنها را نداشتیم ولی باهمه اینها او موفق به پیدا کردن برادر اسیرش نشد...

"خوله" کم‌کم مایوس شده بود و گریه می‌کرد و برادر را می‌جست و چون شاعری زبردست بود، اشعاری نیز در این باره می‌سرود<sup>۴</sup>

ولی سرانجام جاسوسان لشکر اسلام فهمیدند که ضرار با صد سوار مسلح به طرف حمص فرستاده شده و می‌خواهند او را به پیش امپراطور ببرند.

این خبر به "خوله" رسید او با گروهی بفرماندهی "رافع" حرکت نمود، ولی "خوله" هرگز داخل لشکریان حرکت نمی‌کرد و دورادور لشکر بود، آنها در انتظار دشمن کمین کردند... و به مجرد مشاهده دشمن با یک حمله غافلگیرانه با شعار "الله اکبر" آنها را تار و مار کردند و اسیر خود را آزاد ساختند.

### فرمانده زنان اسیر

رشادت و شهامت این بانوی مسلمان در حادثه شوم اسارتش با گروهی از زنان در اواخر همین جنگ، نمودار میشود.

خوله نیز یکی از اسیران بود و چون از جمال و زیبایی کم نظیر، بهره‌مند بود مورد طمع "پطرس" فرمانده دشمن واقع شد. او گفت این کنیز مخصوص من است و هر یک نیز زنی را به کنیزی انتخاب کردند و منتظر فرمانده کل قوا بودند.

"خوله" زنان را جمع کرد و طی سخنان پرشوری گفت آیا این برای زن

مسلمان تنگ نیست که اسیر کفار گردد... مرگ از این زندگی بهتر است ...  
 ما زنان اسیر، هرگز تن به این ذلت نخواهیم داد.  
 زنان دیگر گفتند چه کنیم در مقابل شمشیر و نیزه و سلاح دشمن، ما  
 سلاحی در دست نداریم.  
 گفت عمود خیمه‌ها... ما حمله را آغاز می‌کنیم و از خداوند نصرت  
 می‌طلبیم ...

"خوله" عمودی برگرفت زنان دیگر نیز حمله را آغاز کردند و چون شیر  
 غرش کنان عمودها را برفرق دشمن می‌کوبیدند.  
 او بزنان دیگر گفت از هم جدا نشوید و مثل دایره و حلقه انگشتری  
 یکدیگر را احاطه کنید تا دشمن نتواند شمارا متفرق سازد.  
 پطرس جلو آمد و گفت من در نزد "هرقل" امپراطور روم "منزلتی بس  
 مهم دارم و صاحب املاک و مستقالات فراوانم. همه را بتو میده‌م و خود تسلیم  
 تو می‌شوم.. خودرا بکشتن مده...  
 "خوله" گفت سوگندبخدا که تو کافر پست را حتی به شبانی گوسفندانم  
 قبول ندارم تا چه رسد که کفو و همسرم شوی...  
 از آنطرف "خالد" و "ضرار" که در تعقیب اسراء بودند ناگهان بر گروه  
 رومیان تاختند و از دوسو لشکر دشمن را نارومار کردند و زنان اسیر را آزاد  
 ساختند.

می‌گویند تنها در این نبرد، سی نفر بدست خوله کشته شد.<sup>۵</sup>  
 قهرمان داستان در اواخر خلافت عثمان از دنیا رفت، درود بر او همه  
 مجاهدان راه حق و فضیلت، رتال جامع علوم انسانی



- ۱- سوره انفال آیه ۱۵- اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلاتولوهم الا دیار " اگر  
 در میدان جهاد با کافران روبرو شدید، پشت به آنان نکنید و فرارنمائید"
- ۲- آیه ۲۵۰ سوره بقره. اعلام النساء ج ۱
- ۳- سنن ابی داود...
- ۴- متن اشعار عربی را اعلام النساء جلد اول نقل کرده است
- ۵- اعلام النساء ج ۱ ص ۳۱۸ فتوح الشام واقدی والدر المنثور و... تاریخ خلفاء  
 ریاحین الشریعه ج ۴

# رازداری

و تفاهم بین مسلمانان ...

اختیار دیگری قرار می‌دهد.

در این مورد روایات زیادی از رهبران دینی ما رسیده است که برخی از آنها را در شماره گذشته از نظر خوانندگان گرامی گذرانديم.

دراهمیت این عمل همین بس که درپاره‌ای از احادیث کتمان سر را یکی از وظایفی می‌داند که در هر حال باید عملی گردد حتی در صورتیکه صاحب‌راز، وظیفه خود را در موردی مراعات نکرده باشد و بطرف، خیانت ورزد.

چنانکه علی (ع) در وصیت خویش

به پسرش امام حسن (ع) فرمود:

" لاتخن من ائمتنک وان خانک  
ولاتذع سره وان اذاع سرک<sup>۱</sup>

یکی از موارد زیر بنائی جامعه سالم اسلامی، اعتماد و یکرنگی افراد نسبت به یکدیگر می‌باشد و در سایه اعتماد است که قوانین اسلام بدون تشریفات، بسهولت در خارج پیاده شده، روابط افراد در هر سطحی که فرض کنیم با سانی وضع طبیعی خود را سیر می‌کند. اسلام در تشریح قوانین خود، بنحو اعجاز آمیزی، حصول اعتماد و بقاء آنرا در هر مورد، به نحوی مورد عنایت جدی قرار داده است.

از جمله این دستورات، رازداری و حفظ اسرار دیگران است که مستقیماً از اعتماد طرفین حکایت می‌کند به طوری که اسرار درونی، خود را بدون مضایقه در



مسلمانی را بعنوان کشف سر با لحن شیددی مورد تقبیح قرار داده است زیرا این عمل با حیثیت افراد و مروت و اعتماد متقابل مردم نسبت بیکدیگر، رابطه مستقیمی دارد.

امام صادق (ع) فرمود: من روی علی مومن بیربدها عیبه وهدم مروته اقامه الله عزوجل مقام الذل یومالقیامه حتی یخرج مما قال<sup>۲</sup>

کسیکه حادثه‌های را از برادر مسلمان خود بداند و آنرا نقل کند و منظورش از آن عیب‌جویی و لکه‌دار ساختن جوانمردی او باشد خداوند در روز ستاخیز او را از رحمت خود دور کرده، در جای ذلت‌آوری قرار می‌دهد تا از آنچه گفته و آشکار ساخته است اظهارندامت کند.

و باز از آنحضرت منقول است: من اطلع علی مومن علی ذنب او سیئه فافشی ذلک علیه و لم یکنمها و لم یستغفرالله، کان عندالله کماهلها وعلیه وزر ذلک الذی افشاء علیه...<sup>۳</sup>

کسیکه از عیب یا گناه برادر مسلمان خود، اطلاع پیدا کند و آنرا نزد دیگران افشاء کند و برای او استغفار ننماید گناه او نزد خداوند مثل انجام دهنده آن گناه می‌باشد و برای او وزری مثل وزر عامل آن گناه می‌باشد.

رازداری و کتمان س چندان کار آسانی نیست زیرا نیاز بر قدرت روحی و

پسرم به‌کسیکه بتو اعتماد کرد خیانت نکن گرچه او بتو خیانت کرده، راز تو را فاش سازد ولی تو (هرگز) راز او را آشکار مکن. حال ممکن است بپرسید تعهد و مسئولیت یکطرفه چه معنی دارد؟ آیا این دستور بمعنای پامال کردن حقوق دیگران نیست؟

در پاسخ آن می‌گوئیم که:

اولا از ظاهر این جمله (ولانحن من ائتمنک) بخوبی پیداست که صاحب سر باو اعتماد کرده است و شارع راضی نیست اعتماد که رکن اصلی تفاهم بین جامعه مسلمین است و با مصالح همه‌ی مردم سروکار دارد بمجرد اینکه شخصی بوظایف خود عمل نکرده است متزلزل شود.

و ثانیاً چه بسا ممکن است عمل او بوظیفه، به تنهایی با توجه به اینکه طرف خود را خیانت‌کار می‌داند مستقیماً در روح او موثر واقع شده و دگرگونی بنیادی در روح و روان او نیز ایجاد کند و او را از انحراف و کج روی نجات دهد و در نتیجه از خیانت دست بردارد و در حقیقت انجام وظیفه، یکی از طرفین، بطور غیر مستقیم در اصلاح طرف دیگر تاثیر بسزایی داشته باشد. و اسلام در تدوین قوانین خود باینگونه ریزه‌کاریهای روانی نیز توجه عمیق دارد.

از اینرو اسلام اشاعه عیب

۱- مجلسی که خونی بناحق در آن ریخته شود.

۲- مجلسی که در آن رابطه نامشروع برقرار گردد (مجلسی که پای ناموس و خیانت به آن در میان باشد).

۳- مجلسی که در آن مال غیر، حیف و میل گردد.

پيامبرگرامی اسلام (ص) فرمود:

المجالس بالامانه الا ثلثه مجالس، مجلس سفک فیه دم حرام و مجلس استحلال فیه فرج حرام و مجلس استحلال فیه مال حرام بغير حقه<sup>۵</sup>

یعنی آنچه در مجالس می‌گذرد نزد اهل آن مجالسها امانت است (و نباید فاش گردد) مگر در سه مورد ریخته شدن خون بناحق، و انجام گرفتن عمل نامشروع و بردن مالی که بردنش حلال نباشد (در این سه مورد اهل مجلس می‌توانند در موقع احقاق حق نزد قاضی شهادت دهند).

و فقهاء این موارد سه گانه را تحت عنوان (دما و نفوس و اعراض و حرمت مال غیر) در کتب فقه مورد بررسی قرار داده‌اند و آنها را با اهمیت تلقی کرده‌اند و سر آن نیز واضح است زیرا پرده پوشی در آن موارد و عدم اظهار حق، گرفتاریها و زیانهای غیر قابل جبرانی به حسن روابط جامعه و افراد و مسیر طبیعی آنها وارد می‌آورد و باعث

فتوت و غیرتی دارد که حصول بلکه تحصیل آن از حیظه قدرت همه‌کس خارج است از اینرو آثار مهمی نیز دارد که در برخی از روایات به آنها اشاره شده است.

امام موسی بن جعفر (ع) فرمود:

سه طائفه‌اند که در زیر عرش خداوند در روزیکه پناهی جز رحمت حق نیست جای میگیرند:

۱- کسیکه وسیله ازدواج برادر مسلمان خود را فراهم آورد.

۲- کمک و یاری او را بعهده بگیرد

۳- راز او را پوشیده دارد<sup>۴</sup>

ممکن است نظر شارع در این ممنوعیت علاوه بر اینکه از شیوع فساد در امور جامعه مسلمین و برداشتن قبض گناهان جلوگیری کرده است چه بسا این کار موجبات ندامت بدکار و راه برگشت او را بسوی صلاح و توبه فراهم آورد بدون اینکه حیثیت او در میان مسلمانها هتک شده باشد.

حال باید دید فاش ساختن اسرار دیگران در همه حال گناه است یا موارد استثنائی نیز وجود دارد؟

مطالعه قوانین اسلام در ابواب مختلف فقه و کتب روایات نشانگر این حقیقت است که سه مورد، از این ممنوعیت خارج است یعنی سه مجلس است که اسلام بجهت اهمیت آنها، افشای سر آنچه را که در این مجلس می‌گذرد جایز می‌داند:

بحثی کوتاه پیرامون

## مقتضات زن

چرا در کشور پیشرفته سوئد سالانه بین  
۱۵ تا ۲۰ هزار نفر دست به خودکشی می‌زنند؟

چون آزادی زن و مسائلی از اینگونه، همیشه مورد بحث بوده و عده‌ای دانسته یا ندانسته عمدی و یا سهوی، مباحثی را عنوان کرده و به جهت وهدفی خاص خود، رهنمون شده‌اند، بدینوسیله لازم دیدم مختصری در زمینهٔ مقام‌زن به پژوهندگان حق و حقیقت تقدیم کنم شاید که از این رهگذر چشمی بینا ودلی بیدار گردد.

زن همانند مرد عضوی فعال و کارساز جامعه است و هیچگاه از مسائل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مخصوصاً مسائل زیربنایی جامعه بلکه جوامع جهان - اعم از تطوریافته و یا در حال تطور و ابتدایی - دور نبوده است. نقش سازنده زن مطلبی نیست که مورد اتفاق ملل و مکاتب مختلف نباشد - جز مواردی استثنایی



مثل جوامع کاستی CASISOCIETY هند و نیپال و سیلان که مرد و زن هر دو در قشری پست و بدون ارتقاء اجتماعی بسر میبرند.

گو اینکه شناسایی حقوق طبیعی، اجتماعی و... زنان در جوامع مختلف گونه‌گون و به جهت اوضاع و احوال سیاسی، اقتصادی، جغرافیائی، سنتی، مذهبی مختلف است ولی کمتر در جوامع فعلی دیده می‌شود که حقوق قطعی زنان مورد توجه قرار نگرفته باشد. مسئله‌ای را که در اینجا می‌توان عنوان کرد این است که آیا در صورت محرومیت زنان از حقوق خویش چه کسی و یا چه کسانی مقصرند؟ خود زنان، مردان، دولت‌ها و یا هیچکدام؟ و این بحثی است پیرامنه که بررسی آن به موشکافی و جستجو در متون تواریخ و کتب ملل و نحل دارد و شاید به سادگی نتوان از عهده آن بدرآمد ولی حقیقتی را که میتوان باور داشت این است که آیا خود مردان آزادی‌بانی را که باید داشته باشند دارند؟



### آزادی زن در گذشته

در مورد آزادی زن در کلیه ادوار کافیت رجوعی به کتب تواریخ داشته باشیم تا ببایم که زن چه بوده چه هست، و چه باید باشد؟ تعجب می‌کنیم از کسانی که نسنجیده مطالبی رطب و یابس می‌یابند و خود ملهم از خوش باوری، ساده لوحی، و یا حماقت، بافته‌های خود را باور میدارند و جالبتر اینکه این لاطائلات و ترهات را با آب و تاب بخورد خلق الله می‌دهند و انتظار دارند که باور کنند و به به گویند.

زن در تمدنهای باستان چون ایران و یونان وضعی در خور ذکر ندارد. به جز اینکه زنان همچون مردان در اقتصاد و کشاورزی دوران ساسانی در مسکنت و بدبختی و پریشانی بسر میبرده‌اند و تنها زنان شهری - و نه همه زنان - وابسته به نظامیان و دیوانیان و مغان و دبیران از وضعیتی نسبتاً بهتر از لحاظ اقتصادی و نه از نظر سیاسی و اجتماعی بهره‌مند بوده‌اند.

در دوره ساسانی نه تنها زنان بلکه مردان نیز از تحصیل علم محروم بوده‌اند چه تحصیل علم را موهبتی خاص خاندان شاهان و درباریان و امیران و مغان می‌دانسته‌اند زن عرصه‌سازانی فقیره بی‌سواد و محروم از هرگونه حقوق اجتماعی و طبیعی بوده‌است.

و گویانکه بنام برده خرید و فروش نمیشده - چون اعتقاد بر اینست که ایران از مرحله برده‌داری در اعصار جامعه‌شناسی عبور نکرده است - سولی همه‌مخاصص. و عوارض و سیستم برده‌داری بر مرد و زن عصر ساسانی و حکومت ساسانی منطبق است.

حرمسراهای عصر ساسانی و مخصوصا حرمسرا و آشپزخانه سیار چندین کیلومتری انوشیروان و خسرو پرویز دلالت بر وضعیت خاص زنان و عدم توجه به موقعیت اجتماعی آنان دارد چند همسری نه تنها در طبقات بسیار مرفه بلکه در سایر طبقات نیز دیده میشود. پس اگر شاه بانوئی و یا شاهزاده خانمی در تاریخ می بینیم که به شاهی رسیده است دلیل بر آزادی و آزاد اندیشی زنان آن عصر نبوده بلکه خیلی ساده شاهی را بارت برده و یا پایدار ماندن و دوام حکومت و مقتضیات دیگر، تفویض آن مقام به بانوئی از فلان خاندان و یا از خانواده‌های وابسته را ایجاب کرده است و این کاملا با مفهوم تساوی مرد و زن در همه شئون متفاوت بوده و قانونی نیست که بتواند بر همه زنان آن عصر شامل گردد چون خاص خاندان دیوانی و درباری بوده است.

در بررسی تاریخ یونان نیز جز بانواع خدایان که تقریبا همه باسامی زنان موسوم بوده‌اند بر نمی‌خوریم و هرگز دیده نشده که زنان " یونانی"، " اسپارتی" و رومی خاکمیتی حتی بر نفس خویش داشته باشند.

موقع و موضع اجتماعی زنان و موقف آنها از جهات انسانی در عصر پیش از اسلام نیز بر همه روشن است - زنده بگور شدن دختران نوزاد، نفرت عمومی از زنان، عدم دخالت زنان در امور خانوادگی و اجتماعی، عدم رعایت احترام آنان از طرف مردان - بهره‌کشی و تمتع جسمی و شهوانی بی‌حد و حصر از آنان خلاصه‌ای از موقعیت زنان در جوامع پیش از اسلام چه در جزیره العرب و چه در بین سایر جوامع و قبایل سامی است.



با ظهور دیانت اسلام که آخرین و کاملترین ادیان است خط بطلان بر همه آراء و عقاید پوچ پیشینیان کشیده شده زنان همچون مردان از همه مواهب طبیعی زیستی، اجتماعی، حقوقی، برخوردار شدند. بطوریکه در زمان کوتاه زندگی و حکومت اسلامی در زمان پیامبر (ص) - ۲۳ سال - نمونه‌های زیادی به ظهور رسیده نشانگر پایگاه و مقام اجتماعی زنان در زمان آنحضرت شد.

اسلامی که برای شیردادن زن به فرزند خود شوهر را ملزم به پرداخت شیربها به زن می‌کند - چون شیر از آن زن است و زن حق مالکیت بر خود و نفس خویش دارد.

اسلامی که زن را به منتهی درجه آزادی و استقلال بالا برده مردان بدون اجازه زن، مجاز به ورود در زندگی وی نیستند، اسلامی که برای مرد و برای زن شخصیتی مجزا و حقوقی مشخص تعیین می‌کند و تجاوز بحقوق طرفین را از هر دو طرف تقبیح و او را مجازات می‌کند.

اسلامی که سوادآموزی و دانش اندوزی را بر مرد و زن هر دو واجب میدانند و برخلاف قانون غیرانسانی زمان ساسانی، تعلیم و تربیت را حق همه طبقات میدانند. اسلامی که آزادی را به یک نسبت به مرد و زن اعطا کرده جز آنکه مرد را در زندگی زناشوئی بعلل مختلف که بر ارباب بصیرت روشن است سرپرست و ولی افراد خانواده و زن را معاون او قرار داده است و دیده شده که در خانواده‌هایی که هنوز مادرسالاری حکمفرماست و مرد نقش درجه بعد را بازی می‌کند وظائف خانواده کاملاً دگرگون بوده هرج و مرج و بدبینی و کینه توزی در بین افراد آن خانواده ریشه دوانیده و چه بسیار خانواده‌هایی از این قبیل که بسرعت به سوی نابودی کشانده شده است.

اگر صحبت از تساوی و آزادی زن و مرد است منظور این نیست که زنان اعمال و رفتار مردان را و بالعکس مردان افعال و کردار زنان را داشته باشند. جوامعی چون سوئد و دانمارک - و اصولاً کلیه کشورهای اروپائی - که پیشتر آزادی زنان بسبب جدید هستند خود نمونه‌هایی از بی‌بندوباری، فحشاء اخلاقی و فساد اجتماعی شده‌اند که هر آزادیخواهی را از یک چنین آزادی بی‌شرمانه‌ای، خجل و سرافکننده می‌کند. آیا حرکات معقول زنانه موجب افزایش شخصیت زنان می‌شود یا ادای مردان را درآوردن؟ - آیا یک زن مکشفه بی‌سواد بصر کشف حجاب، با سواد، مترقی و متمدن می‌گردد و آن زن با سواد "باحجاب" بی‌سواد، امل، وفتاتیک؟



آیا هیچ میدانید در همین حالیکه زنان ما سنگ آزادی، برابری و تساوی اجتماعی با مردان را بسینه می‌زنند زنان سوئیسی، ایتالیائی و فرانسوی، و بلژیکی که بر مراتب بخیال خودمان - و مخصوصاً مستفرنگ‌هایمان - مرفه‌تر آزادتر، و با

سوادتر هستند بقوانین مصوبه پارلمانهای خود گردن می‌تهند چه می‌دانند — شخصیت زن مطلبی است و حقوق سیاسی و اجتماعی زن مطلبی دیگر و گو اینکه بعضی از قوانین آنها منجمله قانون سلب مالکیت از زن پس از ازدواج، کاملاً با حقوق زن در اسلام و حتی با حقوق زن در ایران — که از جهاتی از قانون اسلام بوده — مغایر است ولی هرگز چنین هدف و گرافهائی زده نشده است.

اصل تسلیط در قانون مدنی ایران حاکی است از اینکه هرکس از مرد و زن برمال و جان خویش مسلط است — این اصل قانونی عیناً از اصل مسلم فقهی، الناس مسلطون علی اموالهم اخذ شده است — در حالیکه قوانین کشورهای فوق ضمن ردکردن این اصل مهم زیر بنائی، زن را به محض ازدواج با مرد فاقد هرگونه صلاحیت در اداره مایملک دانسته و حتی حق اجاره دادن هستی و مایملک را از او سلب مینماید.

همین ماده ۱۷۹ قانون مجازات عمومی خودمان هیچ میدانید مطابق قوانین جزائی اروپا است و هم‌اکنون مفاد این قانون در بسیاری از کشورهای اروپائی چون بلژیک، سوئیس، فرانسه کمابیش اجرا میشود و اگرهم موردی صورت نگیرد که منجر به استفاده از قانون فوق گردد معهداً این قانون را که مقننین مجرب و دلسوز برای بقای جامعه و حفظ استقلال خانواده‌ها و گریز عفریت فحشاء و فساد، از خانواده‌ها و بالمال از جامعه وضع و تقنین کرده‌اند بحال خود ابقاء میکنند و لااقل برای اینکه حرمت خانواده و جامعه را حفظ نمایند از لغو و نسخ قانون مزبور خودداری مینمایند چون میدانند لغو و نسخ قانون مزبور یعنی حرمت علم و عقل را شکستن یعنی شعور و درک و وجدان انسانی را فراموش کردن، یعنی اجازه دادن به افراد قانون شکن تا بحریم خانواده‌ها و ناموس مردم و جامعه‌ها تجاوز نمایند، همچنانکه لغو قانون اعدام عدالت و عدالتخواهی نیست چون عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند که حکم اعدام باشد حتی اگرچه اجرا نشود...

بقیه - شماره آینده



# عوامل ایجاد مشکل برای جوانان

سیف الله بهاری

گروهی از صاحبانظران، نوجوانی را مرحله انتقال از دوره کودکی به بزرگسالی تعریف کرده‌اند البته هدف از این تعریف این نیست که نوجوانی راهی است برای رسیدن به بلوغ بلکه هریک از مراحل رشد در حد خود دوره ای از زندگی است که فرد باید از آن بهره‌مند شود و تنها بزرگسالی هدف و غایت زندگی نیست. بعلاوه نقص رشد دریک مرحله از زندگی در دوره‌های بعدی تاثیر مستقیم می‌گذارد.

مراحل رشد را نباید بصورت راهی مستقیم از خردسالی به بزرگسالی تصور نمود. و دراین صورت نباید خردسال را الگوی کوچک شده نوجوان ونوجوان را الگوی کوچک‌تر بزرگسال پنداشت.

هردوره از زندگی را باید به مثابه مرحله‌ای تصور کرد که گرچه به دوره قبل مرتبط خواهد شد اما ویژگی‌های مختص بخود دارد، چه از لحاظ کمی و چه از جهت کیفی که باید مورد توجه قرار گیرد و به کمال خود برسد تا رشد طبیعی دوره‌های بعدی را تسهیل کند.

ضرب المثلی است که می‌گوید: به کودکی که اجازه کودکی کردن داده نشود، تا آخر عمر کودکی خواهد کرد. پس افرادی به بلوغ اجتماعی مناسب خواهند رسید که مراحل رشد را با تمام خصوصیات آن بطور مطلوب گذرانده باشند. نوجوانی مرحله تغییرات سریع از لحاظ جسمی و روانی است، بنابراین

می‌توان آن را دوره بحرانی زندگی نامید. رشد سریع جسمی، عدم تناسب اعضای بدن، قرارگرفتن بین‌ارزشهای متفاوت بزرگسالان و همسالان، بروز خصوصیات جنسی، و صدها عامل دیگر از جمله مسائل بیشماری هستند که سلامت و تعادل جسمی و روانی فرد در گرو حل صحیح آنها است.

دراین رهگذر آنچه درخور اهمیت است آنست که بزرگسالان، نوجوانان و خصوصیات آنها را درک کنند تا مشی صحیح در قبال آنها اتخاذ نمایند.

از طرف دیگر نوجوانان نیز باید خصوصیات این مرحله از زندگی را بشناسند تا تحولات طبیعی و جسمی و روانی، بی‌جهت آنان را مضطرب نکند.

اگر قرن بیستم را روانشناسان قرن اضطراب نامیده‌اند این نامگذاری در مورد نوجوانان بیشتر صدق می‌کند جدول زیر میزان اضطرابها و نگرانیهای نسل جوان را در یک تحقیق که در سال ۱۳۴۴ صورت گرفته نشان میدهد

#### اضطرابها و نگرانیهای دختران و پسران جوان

دختر	پسر	نوع نگرانی و اضطراب
۲۹%	۱۵%	نگرانی از عدم موفقیت در امتحانات
۱۶%	۲۴/۵%	نگرانی از بیماری و سرنوشت نامعلوم
۱۵%	۱۱%	فاقد ناراحتی
۱۴%	۹/۵%	ناراحتیهای مبهم
۲/۷%	۹/۵%	ناراحتیهای مادی
۵/۳%	۶%	ناراحتیهای خانوادگی
۸%	۱۱%	موارد دیگر
۱۰/۵%	۱۳/۵%	بدون جواب

برای بحث علمی دراین زمینه قبل از هر چیز باید به این مسئله توجه کنیم که مشکلات متعدد جوانان از چه عوامل و شرایطی ناشی میشود، چطور می‌توانیم این مسائل را بررسی کنیم و در حد امکان با توجه به خصوصیات و ارزشهای اجتماعی ارائه طریق نمائیم؟

## عوامل بنیادی و مسائل و مشکلات نوجوانی

جریان رشدگرچه جریانی است مداوم که از بدو تشکیل جنین تا بلوغ ادامه دارد ، ولی در دوره نوجوانی این جریان بگونه‌ای است که اغلب مسائل و مشکلاتی برای نوجوانان ایجاد میکند . موقعیکه از رشد سخن میگوئیم مقصود تنها رشد جسمی نیست بلکه رشد همه‌جانبه و در تمام زمینه‌ها مورد نظر است در مرحله نوجوانی بین جنبه‌های مختلف رشد هماهنگی کامل وجود ندارد ممکن است فردی از نظر جسمی رشد سریع‌تر داشته باشد در صورتی که از نظر عاطفی از پیشرفت مورد انتظار برخوردار نباشد ، یا اینکه تناسب اعضای بدن برای مدتی محدود بر هم بخورد . عواملی از این قبیل و بروز برخی خصوصیات و حالات جدید نظیر ترشحات مختلف داخلی ارگانیزم که اغلب ثبات عاطفی و تعادل فرد را برهم میزند احتمالاً نوجوان را نگران و مضطرب می‌سازد . در این مرحله راهنمایی فرد و کمک به سازش او اهمیت فراوان دارد . بدیهی است اگر پیش‌بینی لازم برای حل صحیح این مسائل صورت نگرفته باشد ، مشکلاتی به بار خواهد آورد که در مراحل بعدی زندگی نیز فرد را رنج خواهد داد .

در این مرحله از زندگی باید خصوصیات جسمی و روانی را از طریق صحیح به نوجوان شناساند تا با دیدی واقع بینانه با مسائل مواجه شود و عکس-العمل نادرست از خود نشان ندهد .

### تحولات سریع اجتماعی

در جوامع ساده قدیم راه جوانان در بسیاری از مسائل زندگی مشخص و روشن بوده است و راهنمائی‌های عملی بزرگسالان و تعلیم و تربیت غیر عمدی کفایت می‌کرده است . لیکن تدریجاً که جوامع تحول و تکامل یافت به لحاظ وجود راههای متعدد و شاخه‌های تحصیلی متفاوت و غیره ، کار انتخاب عاقلانه مشکلتر گردید . گذشته از این ارزشهای متفاوت و تحول سریع عوامل فرهنگی نیز بر بار مسائل نوجوانان افزوده است .

دستگاههای تعلیم و تربیت باید بکوشند که جوانان را با افکار منطقی و درعین حال انعطاف پذیر پرورش دهند تا بتوانند از رسوم و عادات و ارزشهای

متعدد و متفاوت جامعه متحول امروز انتخاب اصلح بعمل آورند و در عین حال ویژگیهای فرهنگ ملی را نیز ارج بگذارند.

ازدیاد وسائل ارتباط جمعی

ازدیاد وسائل ارتباط جمعی، جوامع دور و نزدیک را در معرض تراوشهای فرهنگی یکدیگر قرار داده است مخصوصاً عظمت تکنولوژی کشورهای پیشرفته، نسل جوان کشورهای درحال پیشرفت را که خواهان ترقی و تحول هستند سخت تحت تاثیر قرار داده تا جائیکه هرگونه آداب و رسوم که از مغرب زمین می‌رسد تصور میکنند بر ارزشهای جوامع خودشان برتری دارد و در نتیجه بدون چون و چرا آن را می‌پذیرند.

از طرف دیگر در چنین موقعیتی بین عقاید نسل جوان و سالخوردگان جامعه از لحاظ ارزشها تفاوت فاحشی بوجود می‌آید این امر سازش بین سالخوردگان سنت گرا و جوانان نوگرا را مشکل می‌سازد.

والدین باید به منظور پیشگیری از بروز چنین مشکلاتی بین عقاید خود و فرزندانشان از طریق منطقی ارتباط مطلوب برقرار کنند. در این زمینه موسسات تربیتی بمنزله واسطه و پیوندی هستند بین افکار و نگرشهای نسل جوان و سالخوردگان، بنحویکه هم اصل مهم تحول و نوآوری منطقی مورد نظر باشد وهم از تجارب ارزشمند سالخوردگان حد اکثر استفاده بعمل آید و پیوند عاطفین بین فرزندان خانواده و بزرگسالان که از خصوصیات مطلوب و فرهنگی است کما کان محفوظ بماند.

مهاجرت از روستا به شهرها و ایجاد شهرهای غول‌پیکر

پیشرفت صنایع و اجتماع آنها در شهرهای بزرگ موجبات مهاجرت روستائیان را به این اماکن فراهم ساخته است، بدیهی است در این جریان نوجوانان بر اثر تغییر محیط فرهنگی و اجتماعی با مشکلاتی مواجه میشوند، از طرفی تغییر مسکن و مدرسه که در حال حاضر بکرات صورت می‌گیرد، هربار سازشهای مجددی را ایجاب میکند که در بسیاری از مواقع ممکن است موجب عقب‌ماندگی شود.

در شهرهای متراکم عصر صنعتی امروز وسائل ورزشی و سرگرمی اندک است در صورتیکه این مسئله در رشد و نمو جسمی و روانی و سازش نوجوانان اهمیت اساسی دارد. رسیدن به بلوغ اجتماعی و رشد کافی مستلزم تماس مستقیم با طبیعت



و اجتماع است. جوانان ساکن شهرهای بزرگ نه تنها مواهب طبیعی را از دست میدهند بلکه بعلت مشکلات ناشی از خصوصیات شهرهای متراکم، تماس اجتماعی آنها نیز اندک و محدود است.

پیوندهای عاطفی بستگان و همسایگان و آشنایان در اینگونه شهرها مراتب کمتر از ساکنان روستاها و جوامع قدیمی است چنین موقعیتی برای نسل جوان که نیازهای عاطفی آنان بیشتر است یک موقعیت نامساعد میباشد.

در این جریان وجود مشغله و گرفتاریهای زیاد باعث شده است که حتی والدین نیز از حال فرزندانشان غافل باشند، در یک مطالعه تحقیقی از ۱۴۹۰ دانش آموز سؤال شد که:

"در جریان آخرین سال تحصیلی آنان در دبیرستان چند بار والدینشان بامدرسه تماس گرفته اند؟ حاصل این تحقیق، محدودیت بیش از اندازه روابط والدین و مدارس را نشان میدهد.

### پیدایش نیازمندیهای جدید براساس تحولات اجتماعی

در جوامع ساده نیازها نیز سادهتر و محدود تر است، بتدریج که اجتماع گستردهتر و پیچیدهتر میشود نیازهای متعدد و متفاوت بوجود میآید، حیوان ناگزیر از سازگاری طبیعی است در صورتیکه انسان ناچار است با جامعه سازگار باشد و در این صورت است که با نیازهای ناشی از آن نیز باید مواجه شود. برخورداری از تحصیلات پیشرفته، اطلاع از معیارهای جدید اجتماعی، استفاده از وسائل ارتباط جمعی و سرگرمی، وجود کتابخانه، موزه و غیره از جمله مسائلی است که در جامعه امروز موقعیت خاصی احراز نموده است.

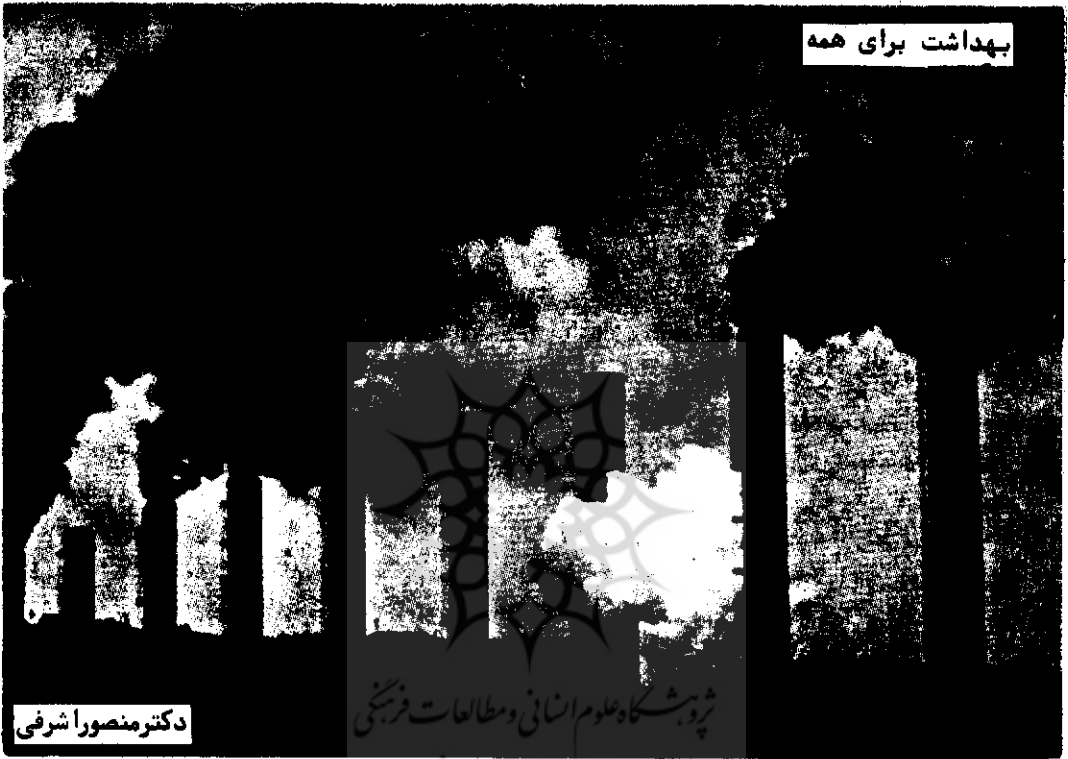
لزوم تخصص و مهارت در عصر حاضر، دوره تحصیلات را طولانی تر کرده، استانداردهای جهانی، اصل مهم بینش و جهان بینی را در بسیاری از موارد ضروری ساخته است، تلقین همسالان و آرزوهای دور و دراز و عدم توانایی رسیدن به آنها در بسیاری از موارد موجب یاس و بدبینی نسل جوان می شود. وبالاخره بیکاری ناشی از بحرانهای اقتصادی گاه مزید بر علت می گردد و مسائلی از این قبیل که زائیده تحولات اجتماعی و اقتصادی است.

( تلخیص از نشریه دانشکده علوم انسانی )

دانشگاه آذربایجان

# مطالب فشرده درباره الودگی محیط زیست

بهداشت برای همه



دکتر منصور اشرفی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## نتایج وخیم الودگی محیط

بدهد ولی الودگی محیط که در این چند دهه اخیر دامگیر بشر و سایر جانداران و حتی نباتات شده است در تاریخ حیات بشر نظیر ندارد زیرا این گرفتاری روزبروز شدیدتر شده و تقریباً به جایی می‌رسد که بی‌علاج می‌گردد. برای اینکه متأسفانه بشر امروزی دفاع موثری برای مبارزه با این الودگی ندارد و می‌توان گفت که بشر امروزی به دست

بهجرات می‌توان گفت بشر از بدو خلقت تاکنون با بلائی نظیر الودگی محیط زیست روبرو نشده است تمام بلاها بیماریها، گرفتاریها و بالاخره کشتارها دردوران معینی از تاریخ بوده اند و بشر توانسته است پس از مدتی باز قد خود را راست نماید و به زندگی عادی ادامه

زیادی گردوخاک را گرفته با ترشح مجرای بینی و لوله‌های تنفسی مخلوط کرده و به خارج دفع کنند. همچنین اگر غذای سمی خورده باشیم دفاع بدن بکار می‌افتد و با استفراغ آن ماده سمی را دفع میکنیم و در بعضی موارد اسهال نیز باین امر کمک می‌کند کبد نیز مقدار زیادی از سموم محیط را که وارد جریان خون شده باشند دفع و یا خنثی می‌کند.

### طرز آلودگی محیط زیست

آلودگی هوا برای اجداد ما بوسیله سوزاندن هیزم در بخاری و پانتور و یا گردوخاک و غیره ایجاد میشد و حداکثر آلودگی هوا از دود حاصل از آتش‌سوزی جنگل بوجود می‌آید و بدن انسان به خوبی و راحتی قادر است با چنین آلودگی‌های بی‌اهمیت محیط زیست مبارزه کند، امروزه وسایل دفاع همانست که اجداد ما داشتند ولی در عوض آلودگی محیط اساسا قابل مقایسه با ازمنه تاریخی نیست. دود سموم شیمیائی که از لوله‌های کارخانه‌ها، نیروگاههای برق و آگزوست اتومبیل‌ها بیرون می‌آیند در هوا پخش می‌شوند و براحتی داخل شش می‌شوند و از آنجا نیز براحتی وارد جریان خون می‌گردند. بعضی از ذرات فلزی مانند سرب اینقدر سنگین هستند که موهای ریز داخل بینی و مخاط مجاری تنفسی

خود پيله‌ای بدور خود می‌تند که روزی در داخل آن خفه خواهد شد. بیماریهای قلبی، سرطان، بیماریهای کبدی، و مسمومیت با فلزات بطرز وحشتناک همگام با آلودگی هوا پیش می‌تازند.

کشورهای پیشرفته صنعتی هرچه قدر در علم و تکنیک پیشرفت کرده اند همانقدر نیز در آلوده کردن محیط زیست پیش قدم شده‌اند.

کشورهائی که درجاده صنعتی شدن قدم بر میدارند نباید اشتباهات کشورهای صنعتی آمریکا و اروپا و ژاپن را تکرار کنند و کارخانه‌های بزرگ را در مراکز پر جمعیت و پرتراکم بسازند.

آلودگی محیط زیست از اوایل قرن بیستم شروع شد ولی در همان اوان فقط عده محدودی از مردم مانند معدنچیان و کارگران کارخانه‌ها در معرض خطر بودند ولی امروزه تمام مردم جهان بطور اعم و مردم کشورهای صنعتی بطور اخص در معرض خطرات ناشی از آلودگی محیط هستند.

### دفاع بدن در مقابل آلودگی هوا

ساختمان بدن انسان طوری است که تا حدودی میتواند با آلودگی هوا مبارزه کند ولی بیش از آن حد قادر نیست این مبارزه را ادامه بدهد. موهای ریز داخل بینی و مخاط تنفسی می‌توانند مقدار

می خورد به ظاهر غذای سالمی است ولی در واقع دارای مقدار کم یا زیاد مواد شیمیائی است مانند حشره کش ها که برای سمپاشی نباتات و میوه ها به کار می روند هورمونها مواد رنگ کننده، مواد معطر و مواد شیمیائی دیگر از این قبیل است.

### ارتباط آلودگی محیط با بیماریها

امروزه ارتباط قوی بین آلودگی

هوا و بعضی بیماریها مثل برنشیت، آمفیزم ریوی و سرطان ششها وجود دارد. هرچه شهرها آلوده تر باشند این بیماریها نیز زیادتر دیده می شوند مقدار سرب درخون بعضی از کودکان بمقدار زیاد بالا رفته است. با بکار بردن وسیع د. د. ت. از این ماده حتی در شیر مادران نیز دیده می شود. خوشبختانه هنوز مقدار آن در شیر مادران به حدی نرسیده است که به طفل شیرخوار صدمه برساند.

دکتر "آرین زارکور" <sup>۲</sup> استاد دانشکده کشاورزی پنسیلوانیا گزارش جالبی منتشر کرده است که بموجب آن قوه دفاعی بدن و حتی تولید "آنتی کور" <sup>۳</sup> در بدن کم می شود و این خود می تواند خطرناک باشد چه میدانیم بوسیله تشکیل این مواد در بدن، دفاع بدن در برابر میکربها قوی تر میگردد. برطبق مطالعه این دانشمند موشها کلا در معرض تنفس ذرات زغال "سلفوردی اکسید" و

قادر بدفع آنها نیستند. بعضی از این مواد آلوده کننده محیط، به قدری قوی هستند که یاخته های پوششی مخاط تنفسی را فلج می کنند و براحتی وارد جریان خون می شوند. دود توتون یکی از این مواد است.

در شهرهای پردود و شهرهائی که کارخانه های زیاد دارند و شهرهائی که وسایل نقلیه دودزای فراوان دارند مواد زیان آور بمقدار خیلی زیاد در هوا پخش می شود این مواد ازدود و گازکربن دار و اکسیدکربن گرفته تا اسید سلفوریک و رشته ایاف پنبه نسوز درهوی تنفسی شهرها بمقدار فراوان وجود دارند اگر این آلودگی توام با وجود مه در هوا باشد توقف این مواد درهوی آن شهر بیشتر خواهد بود.

### آلودگی آبها

درست است که آلودگی هوا در درجه اول اهمیت قرار دارد ولی آلودگی آب دریاها نیز حائز اهمیت است. این آبها با مواد بالقوه خطرناک مانند نیتراتها که اغلب از شستشوی کودهای شیمیائی و فاضل آبها حاصل می شود و فلزات سنگینی مانند جیوه و (کادمیوم) <sup>۱</sup> و سایر مواد خطرناک آلوده می شوند.

### آلودگی غذاها

غذائی که امروز بشر متمسک

بیماران قلبی و مرگ و میر از این بیماری بادرجه آلودگی هوا ارتباط دارد. مقدار بیماری درنواحی آلوده دو برابر مناطقی است که دارای هوای سالم و صاف است و مرگ و میر نیز ده تا بیست در صد بیشتر است.<sup>۵</sup> و برطبق آمار، ۱۶ نوع از انواع سرطانها در نواحی پر جمعیت شهری بیش از حومه است.



1-(CADMIUM)

2-(ARIAN.ZARKOUER)

3-(ANTILORP)

4-(L.D.ZEIDBERG)

5-(ARCHIVES.OF.ENVIRONMENTAL.HFALTH 1967.)

" نیتروزاکسید " که از مواد معمولی هوای آلوده هستند قرار گیرند در مقابل تزریق میکربهای بیماری نیز نمی توانند به قدر معمول و کافی آنتی کور بسازند و بدین ترتیب است که هوای آلوده مقاومت بدن را در دفاع از بیماریها کم می کند و بر طبق مطالعات همین دانشمند هوای آلوده انسان را به آلرژی یا حساسیت مستعد می سازد.

ارتباط بین هوای آلوده و بیماریهای قلبی و عروق نیز وجود دارد. بر طبق تحقیقات دکتر " زیدبرگ " <sup>۴</sup> در ناحیه ناشویل ایالت تنسی آمریکا، تعداد

### ● بقیه، تقیه ...

سپس امام (ع) فرمود خداوند پیامبرش را به وسیله " تقیه " اندرز داد ( و به او فرمان داد که برای تحبیب مردم با آنها مدارا کند )<sup>۳</sup>



اشتباه نشود مفهوم این سخن آن نیست که پیروان مکتب حق دست از مکتب خود بردارند و در دیگران حل شوند بلکه مقصود آن است که در زمینه هدفهای کلی و اصولی با بلند نظری، و آینده نگری و گذشت و فداکاری، به مسائل بنگرند و در برابر دشمنان مشترک روی نقاط مشترک تکیه کنند و از آنچه مایه ی تفرقه است بپرهیزند و اگر از مسائل اختلافی سخن می گویند کاملا در چهار چوب بحثهای منطقی و دوستانه سخن گویند و به محض اینکه کار به مشاجره و مطالب غیر دوستانه می رسد فوراً سخن را قطع کنند. این دستور مخصوصاً برای امروز مسلمانان که از یک سو در چنگال صهیونیست غاصب و زورگو و لجباز و از سوی دیگر در چنگال استعمار وسیع جهانی گرفتارند نهایت ضرورت را دارد.

۱- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۷۱ ۳- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۶۳